



تروتسکسیم،

سقط دیالکتیک لنینی

۱

سازمان وحدت کمونیستی

www.iran-archive.com

فهرست

۵	پیشگفتار
۹	مسئله تروتسکی و نقش او در انقلاب روسیه
۱۲	۱- سالهای ۱۸۷۹ تا ۱۹۱۷
۱۸	بینش سوم از انقلاب یا نوشته "نتایج و چشم اندازها"
۲۲	۲- سالهای ۱۹۱۷ تا ۱۹۲۳
۳۲	۳- سالهای ۱۹۲۴ تا ۱۹۲۸
۳۲	۴- اشتراکی کردن کشاورزی و صنعتی کردن جامعه شوروی
۴۰	۵- سوسیالیسم در یک کشور
۵۲	۶- سالهای ۱۹۲۸ تا ۱۹۴۰
۵۷	۷- تروتسکی و انقلاب مداوم
۶۶	۸- تروتسکیسم از دید تروتسکی
۷۷	تمکین به قدرت بخاطر "مصالح عالیه حزب"

www.iran-archive.com

مارکسیسم یا تروتسکیسم؟

چاپ اول

اسفند ۵۸

پیشگفتار

در نگاهی به نوشته‌های سازمانهای سیاسی مختلف، در میان شط‌خروشان اتهامات و ضد اتهامات با شگفتی در می‌یابیم که گویا سازمان پیکار سازمانی تروتسکیستی است و سازمان چریکهای فدائی خلق شبه تروتسکیستی. اما لحظه‌ای بعد متوجه می‌شویم که سازمان پیکار معتقد است که راه کارگر شبه تروتسکیستی است، و راه کارگر معتقد است که اساساً "همه آنها که رهبر بزرگ پرولتاریا استالین را تجسم مارکسیسم لنینیسم نمی‌دانند تروتسکیست هستند. و باز متوجه می‌شویم که طبق نظر مائوئیستها سازمان وحدت کمونیستی سازمانی تروتسکیستی است، گرچه حزب توده معتقد است همین سازمان، سازمانی مائوئیستی است. . . .

این داستان دنباله‌دار تراژیک را که از حقارت حکایت می‌کند و از بی‌دانشی، می‌خوانیم و در دل به محمد رضا شاه و اسلاف و اربابان امپریالیستش لعنت می‌فرستیم که چه‌ها که کرده‌اند اینان با سطح آگاهی و علم در این کشور و در سایر نقاط جهان، و به چه ابتدالی که نرسانده‌اند سطح بحثهایی را که ظاهراً "می‌بایست حول "علم"، "سوسیالیسم، صورت گیرد. مناظره کرها و الکن‌ها، شه ساخته و یا خود ساخته. لعنت می‌کنیم به شاه و به اسلاف و به اربابانش، و ایضا" به حزب توده و همیالگی‌هایش که این نوع برخوردها را در "اردوی اپوزیسیون" در ایران رشد دادند و هنوز هم عوارض آن دست از سر ما بر نمی‌دارند.

بیاد می‌آوریم سازمانی را که چند سال پیش مدافع اندیشه مائو تسه دون بود ولی نسبت به استالین انتقاد داشت، و این سازمان بیچاره آنقدر تحت

فشار (!) از جانب همقطاران مائوئیست خود با تهاجم تروتسکیست بودن قرارگرفت که برای اثبات مائوئیست بودن خود پیوستری درست کرد از عکس صدر مائو و زیرش نوشت: صدر چین صدر ما، راه چین راه ما، و می‌بینیم که چگونه همین نوع تفکر امروز در راه کارگر خود می‌نمایند و آنان را وامیدارد که از ترس آنکه مهر تروتسکیستی نخورند با وجود اعتقاد به انقلاب سوسیالیستی آنرا زیر "شکل دموکراتیک" جاسازی کنند.

و متاسف میشویم که گویا هنوز با روزی که مدعیان اعتقاد به ایدئولوژی علمی، شرط اول برخورد علمی را رعایت کنند فاصله بسیار داریم. توده‌ایسم هنوز در رگ و پوست بسیاری از ما جاری است و باین زودبیا دست بردار نخواهد بود.

زمانیکه قبل از یورش فاشیستی ۲۸ مرداد ۵۸ نشریه رهائی بطور علنی بفروش میرسید، برخی از فروشندگان بما اظهار کردند که هواداران (ویا اعضاء) سازمان چریکهای فدائی خلق و پیکار از آنها خواسته‌اند که رهائی را نفروشد چون نشریه‌ای تروتسکیستی است! و عده‌ای از افراد با حسن نیت که میدانستند ما تروتسکیسم و استالینیسیم هر دو را سقط دیالکتیک میدانیم اصرار داشتند که جزوات داخلی خود را زودتر انتشار خارجی دهیم تا مارک نخوریم. اما بنظر ما تن دادن باین کار، تمکین در برابر همانگونه فشارهایی بود که صدر چین را صدر ما میساخت و راه کارگر را وامیداشت که مضمون سوسیالیستی انقلاب را در زوروق دموکراتیک بیوشاند. تمکین مشوق تحمیل است. و اینرا تجربه تاریخ آموخته است. اکنون بنظر میرسد که هیاهو در مورد سازمان ما تقلیل یافته و مارکی بما نجسیده است بجز اظهار لطف حزب توده که هنوز معتقد است سازمان وحدت کمونیستی سازمانی مائوئیستی است. با توجه به این وضع و با احساس رضایت از اینکه تمکین نکردیم و معهدا به شایعات خاتمه دادیم، ادامه انتشار خارجی نوشته‌هایی را که در نقد انحرافات مختلف درون جنبش کمونیستی و کارگری تهیه شده است، مفید می‌شماریم.

در گذشته رساله‌هایی در زمینه پاره‌ای از این انحرافات انتشار داده‌ایم، از این جمله‌اند "اندیشه مائوتسه دون و سیاست خارجی چین" و "استالینسم". این جزوات ابتدا در تبادل نظر داخلی با سازمان چریکهای فدائی خلق در رد نظرات رفقا برای بحث داخلی (در هنگام پروسه تجانس) تهیه شده بودند و سپس بعد از قطع پروسه انتشار خارجی یافتند. رساله حاضر مکمل این مباحث است. بجز این، اگر برخورد به انحرافات که بلحاظ عدم شیوع در ایران در حال حاضر، خطری جدی نیستند را فعلا "کنار بگذاریم، انحراف عمده درخورد توجه را رویزیونیسم خروشچفی - سوسلفی - برژنفی میدانیم و بآن خواهیم پرداخت. در این زمینه گرچه در نوشته‌های مختلف اشاراتی کرده‌ایم و سازمانهای دیگر نیز رساله‌هایی در مورد آن نگاشته‌اند که برخی شایان توجه است، معینا هنوز جای یک بحث جامع را خالی می‌بینیم و در حد توان خود ادای سهم خواهیم کرد.

* * *

نوشته حاضر، بخشی از جزوات درون سازمانی در مورد تروتسکیسم است که منتشر میشود. کارهای دیگری نیز در این زمینه شده و مطالب نسبتا "مفصلی ترجمه گردیده است که بتدریج انتشار خواهند یافت. امید ما اینست که این نوشته‌ها به شناخت ریشه‌های بینشی انحراف تروتسکیستی کمک نموده و تفاوت‌های اساسی مارکسیسم - لنینیسم را با این گرایش نشان دهند.

با امید آینده

سازمان وحدت کمونیستی

مساله تروتسکی

و نقش او

در انقلاب روسیه

www.iran-archive.com

بعد از گذشت بیش از ۶۰ سال از انقلاب اکتبر، مسئله تروتسکی یا تروتسکیسم هنوز از مسایل مورد بحث جنبش کمونیستی جهان می‌باشد. خود این مسئله‌اندازه کافی گویاست که به تروتسکیسم بعنوان یک گرایش انحرافی در جنبش روسیه آنطور که باید پرداخته نشده است. مسئولیت این امر تا اندازه زیادی متوجه حزب کمونیست شوروی و حاکمیت استالینی آن می‌باشد که بجای طرد و انزوای این گرایش از نظر سیاسی مبادرت به طرد شخصیت تروتسکی و از بین بردن فیزیکی وی نمود. یعنی بجای "تروتسکیسم" به "تروتسکی" پرداخت و با این طرز برخورد باعث شد که "تروتسکی" از بین برود اما "تروتسکیسم" باقی بماند که در حال حاضر انواع و اقسام سازمانها و احزاب "بین‌الملل چهارم" را در بر میگیرد.

اما با طرح انحرافات این گرایش نباید بر مبارزات سیاسی تروتسکی سایه افکند. وی یکی از مبارزین انقلاب روسیه و در زمره آن دسته از شخصیت‌هایی است که در جنبش سوسیال دموکراسی روسیه تأثیر زیادی داشتند. نقش حساس وی بعنوان رهبر کمیته جنگی انقلاب که قیام اکتبر را هدایت نمود و نیز بمثابة سازمانده ارتش سرخ در جریان جنگهای داخلی علیه روسهای سفید و مهاجمین امپریالیست بین‌المللی را نمیتوان نادیده انگاشت، گرچه هنوز بسیاری از "کمونیست‌ها" و "شبه کمونیست‌ها" پس از قریب ۶۰ سال از انقلاب اکتبر با جعل و یا حذف تاریخ کوشش در تاریخ نگاه داشتن این دوره از زندگی سیاسی تروتسکی مینمایند. استالین خود با وجودیکه بعدها او را "عامل سرمایه‌داری بین‌المللی"، "جاسوس آلمان" و... نامید در توضیح نقش تروتسکی در اکتبر مینویسد:

"من به هیچوجه رل بدول شک مهم تروتسکی را در قیام انگار نمیکتم... بله این یک واقعیت است. تروتسکی واقعا "در اکتبر

خوب جنگید . . . من بهیچوجه این امر که تروتسکی رل مهمی را در جنگهای داخلی بازی کرد(نگار نمیکنم". (استالین - "تروتسکیسم یا لنینیسیم؟" ۱۹ نوامبر ۱۹۲۴).

از آنجا که قصد ما از این نوشته تحلیل انتقادی از اساسی ترین نظرات تروتسکی و نیز برخورد با چگونگی نقش عملی او در تکوین پیرویه مبارزه انقلابی روسیه است، لذا کوشش خواهیم کرد که با برخورد همه جانبه به مانی نظری - پراتیکی او در دوره های مختلف انقلاب روسیه، موضع خود را در حداختصار نسبت به این پروبلماتیک مهم جنبش کمونیستی جهان روشن نمائیم. قبلاً" یک توضیح بسیار مهم لازم میگردد و آن روشی است که برخی از محافل چپ در مقایسه بین تروتسکی و استالین با آلترناتیو قراردادادن استالین در مقابل تروتسکی و یا برعکس، تروتسکی در مقابل استالین، کوشش در رد و یا قبول نظرات استالین و یا تروتسکی مینمایند. منطق درونی این شیوه کاربردانجا منجر میشود که انحراف نظری استالین مساوی با درستی نظر تروتسکی و یا انحراف تروتسکی معادل صحت مشی استالین تلقی میگردد. چون استالین غلط میگفت پس تروتسکی درست میگوید و یا چون تروتسکی غلط میپنداشت پس استالین درست عمل کرد. اینچنین است ضابطه ارزیابی این نیروها از نقش تروتسکی و یا استالین. حال آنکه شیوه درست برخورد به تروتسکی و یا استالین و یا هر شخصیت دیگری در جنبش مارکسیستی میبایست از طریق ارائه تحلیل علمی نظرات و اعمال آنها و مقایسه آنها با مشی اصیل مارکسیستی انجام گیرد. ما این شیوه را در نقد تروتسکی اتخاذ مینمائیم و تقابل نظریات او را هر جا که لازم آمد با نظریات لنین، که به اعتقاد ما بیان صحیحترین درک مارکسیستی از مسائل مبارزه طبقاتی و انقلابی در عصر انحصاری شدن سرمایه داری و سلطه بلامنازع امپریالیسم است، انجام میدهم. برای بررسی و شناخت دقیقتر مسئله، به تحلیل دوره های مختلف از مبارزه سیاسی تروتسکی میردازیم.

۱- سالهای ۱۸۷۹ تا ۱۹۱۷

تا سال ۱۹۰۳ تروتسکی بمثابة یک مارکسیست جوان در جنبش سوسیال دمکراسی روسیه نقش ویژه‌ای جز شرکت در مبارزه علیه تزارسم و همکاری با محفل‌های سوسیال دمکراسی نداشت. در اوائل دهه ۱۹۰۰ - آغاز فعالیت ایسکرا - هنگامی که بحث یک تشکیلات سراسری برای متشکل ساختن سوسیال دمکراسی روسیه و چگونگی ایجاد حزب، مسئله مبرم جنبش چپ آن زمان بود، تروتسکی ابتدا مدافع ایجاد یک نوع تشکیلات با مرکزیت قوی و دیسیپلین بسیار شدید بود. در این ارتباط دویچر به نقل از جزوه‌ایکه تروتسکی در سبیری در سال ۱۹۰۱ منتشر ساخت مینویسد:

"کمیته مرکزی [تشکیلات مورد نظر تروتسکی] ارتباط خود را با سازمان غیر منضبط قطع خواهد کرد و از این طریق هرگونه ارتباط آن سازمان را با سراسر دنیای انقلاب قطع خواهد نمود. کمیته مرکزی از رسیدن نشریات و مواد لازم به آن سازمان جلوگیری خواهد کرد. کمیته مرکزی واحد تشکیلاتی خود را... به محیط روانه خواهد ساخت و با تجهیز آن به وسائل لازم اعلام خواهد داشت که این واحد کمیته محلی [تشکیلات] میباشد."

البته در این جزوه تروتسکی هیچگونه تئوری پیرامون نقش سازمان [حزب] در انقلاب، رابطه محتوی و شکل سازمان، رابطه حزب و طبقه و غیره ارائه نمیدهد بلکه صرفاً "تصویر مبهمی از مناسبات تشکیلاتی سازمان مورد نظر خود را ترسیم مینماید. به هنگام تشکیل کنگره دوم حزب سوسیال دمکرات کارگری روسیه در سال ۱۹۰۳، تروتسکی در صف طرفداران ایسکرای لنین قرار داشت و قاطعانه علیه اکونومیست‌ها و نظرات انحرافی آنان مبارزه نمود. لیکن در پایان کنگره هنگامیکه

انشعاب قریب الوقوعی جناح اکثریت (طرفدار لنین) و اقلیت (طرفدار مارتف) را که بعدها به بلشویک و منشویک معروف شدند، از یکدیگر متمایز میساخت، تروتسکی علیرغم نظر قبلی خود به هواداری از مارتف و منشویکها برخاسته و تز تشکیلات لنین را بخاطر نقشی که برای مرکزیت و انضباط خاص حزبی قائل میشد مورد حمله قرار داد، تا جایی که با حمله به لنین او را "برهم زننده تشکیلات حزب" نامید. تا پائیز سال ۱۹۰۴ تروتسکی با منشویکها همکاری نزدیک داشت. پس از این زمان نیز برای مدت کوتاهی با پارووس (Parvus) که یکی از مهاجرین روسی عضو حزب سوسیال دمکرات آلمان (SPD) بود، روابط نزدیکی برقرار ساخت. پس از شکست انقلاب ۱۹۰۵ روسیه، تروتسکی برای مدت کوتاهی به عنوان رهبر شورای پتروگراد به زندان افتاد و از این پس تا ژوئیه ۱۹۱۷ که به عضویت حزب بلشویک پذیرفته شد، عضو هیچیک از جناحهای حزب - نه بلشویک و نه منشویک - نبود. در اینجا لازم است که بیکی از اساسی ترین مسائل مورد اختلاف جنبش انقلابی روسیه - مسئله حزب - بپردازیم و نظر تروتسکی را در این مورد تشریح نمائیم.

چنانکه قبلاً ذکر شد، تروتسکی بهنگام آغاز فعالیت ایسکرا (۱۹۰۱) تا سال ۱۹۰۳ در صف ایسکرائیستها و جزء هواداران لنین بود. در این دوران البته تروتسکی هیچگاه تئوری روشنی که درک او را از مفهوم حزب طبقه کارگر مشخص نماید ارائه نداد. فقط از لابلای نوشته‌های پراکنده وی در این زمان میتوان گفت که برخورد او به مسئله تشکیلات برخوردی صوری، مافوق سنترالیستی و یکجانبه بود و در واقع میتوان گفت که در فرم حتی اهمیت بسیار بیشتری برای مرکزیت حزب نسبت به تز لنین که بعدها آنرا مورد حمله قرار داد، قائل بود. البته تئوری تشکیلات کارگری [حزب] لنین که اجزای اولیه آن در مقالات ایسکرا و بویژه در کتاب "چه باید کرد؟" طرح ریزی شده بود، صرفاً "بصورت یک طرح تشکیلاتی نبود بلکه از بینش لنین نسبت به چگونگی نقش طبقه کارگر در انقلاب، نقش روشنفکران و عناصر آگاه، لزوم ایجاد تشکیلات پیشقراول، ارتباط سازمان طبقه و خود طبقه برمیخاست. براین اساس لنین معتقد بود که:

- ۱ - طبقه کارگر در روند مبارزات اقتصادی در چارچوب شرایط و محدوده این مبارزات قادر به کسب آگاهی طبقاتی سوسیالیستی نخواهد شد.
 - ۲ - این آگاهی طبقاتی - بینش سوسیالیسم علمی - فقط از طریق روشنفکران انقلابی و عناصر آگاه پرولتری از خارج از محیط مبارزه سندیکائی و روزمره طبقه بدرون طبقه برده میشود.
 - ۳ - حزب طبقه کارگر از پیوند بین جنبش سوسیالیستی جامعه و جنبش کارگری ایجاد گردیده و بخش پیشرو و آگاه طبقه را دربر میگیرد.
- حزب در پروسه فعالیت خود تضاد بین کارگران و روشنفکران متشکل درصوف خود را حل مینماید. البته تئوری لنین بعدها در پروسه و پس از انقلاب ۱۹۰۵ و بعد از جمعیندی از نقش و پراتیک حزب در این انقلاب تکمیل شد. لیکن استخوانبندی نظریات او پیرامون حزب در نوشته‌های او قبل از ۱۹۰۵ نیز بخوبی مشهود میباشد. اما تروتسکی چه قبل از بحثهای کنگره دوم حزب پیرامون مسئله تشکیلات و چه بعد از آن، چه قبل از انقلاب ۱۹۰۵ و چه بعد از شکست آن تا سال ۱۹۱۷ که به حزب بلشویک ملحق شد، هیچگاه تصویر روشنی از چگونگی ایجاد حزب و تئوری آن نداشت. در دوران همکاری با منشویکها در سال ۱۹۰۴، مدلی که او از حزب ارائه میداد بیشتر شباهت به مدل احزاب سوسیال دمکراسی اروپا بخصوص اس-پ-د (SPD) داشت تا مدل لنین از حزب. بر این اساس او مدل لنین از حزب را بخاطر اینکه گویا خود را "جانشین طبقه" میسازد رد میکرد. تروتسکی در اوت ۱۹۰۴ در ژنوی مقاله‌ای بنام "وظائف سیاسی ما" که به "معلم عزیزم" اکسلرود منشویک تقدیم کرده بود، در نغی کامل تئوری لنین پیرامون مسئله حزب، بخصوص در رد تزاساسی او در ارتباط با این امر که آگاهی سوسیالیستی از خارج توسط روشنفکران پرولتری بدرون طبقه کارگر برده میشود، نوشت:

"متد لنین به آنجا میانجامد که: در ابتدا تشکیلات حزب خود را جانشین کل حزب مینماید، سپس کمیته مرکزی جانشین تشکیلات

میشود و بالاخره یک "دیکتاتور" خود را جانشین کمیته مرکزی مینماید.

پس از شکست انقلاب اول روسیه، تروتسکی ارزیابی کاملاً منفی و بدبینانه‌ای از نقش روشنفکران در پیرویه انقلاب ارائه میداد - درست برعکس لنین که نقش روشنفکران را در بردن آگاهی بدرون طبقه برای تشکیل حزب و پیشبرد امر انقلاب اساسی میدید. وی در سال ۱۹۱۰ در مقاله "روشنفکران و سوسیالیسم" پیرامون نقش روشنفکران اروپا در انقلاب مینویسد:

"در تمام طول تاریخ دانشجویان اروپا فقط پارومتر حساس طبقات بورژوا بوده‌اند"

و یا در جای دیگر در همین مقاله طی پلمیکی با ویکتور آدلر پیرامون توضیح این مسئله که چرا روشنفکران از سوسیالیسم درک ندارند استدلال میکند که دلیل این امر بخاطر "ضعف منطق تفوریک آنان نیست، بلکه قدرت جریانات غیرمنطقی در روانشناسی طبقاتی آنان [روشنفکران] است." این ارزیابی خاص از نقش روشنفکران در انقلاب البته به روشن ساختن بیشتر این امر که چرا تروتسکی با تئوری لنین در مورد حزب مخالف بود و از آنجا چگونه حزب را "جانشین طبقه" میپنداشت کمک مینماید زیرا تنها نقشی که او برای روشنفکران متصور بود رل "جانشین طبقه" بود و نه چیزی دیگر. بزعم وی حتی مارکسیستهای روسیه نیز بخاطر اینکه قصد جانشینی طبقه کارگر و غصب موقعیت آنها داشتند محکوم میگرددند. در این ارتباط دوپچر در "پیامبر مسلح" پیرامون نظر تروتسکی نسبت به روشنفکران مینویسد:

"این بدبختی روشنفکران است که همیشه مجبور بوده‌اند بعنوان وکیل نیروهای اجتماعی عقب‌افتاده و منفعل عمل کنند. در اینجا تروتسکی یک چشم‌انداز درازمدت تاریخی را در مورد پدیده "جانشین شدن" که برای اولین بار در سال ۱۹۰۴ در

پلمیک‌هایش علیه لنین نوشته بود، ارائه میداد. او "جان‌نشین شدن" روشنفکران را به مثابه یک ریسمان در تمام طول تاریخ روسیه ملاحظه میکرد. در ابتدا رهبران جنبش دسامبريست در سال ۱۸۲۵ ایده‌های یک طبقه متوسط که هنوز تولد نیافته بود را نمایندگی میکردند. سپس نارودنیکها سعی در سخنگوئی برای دهقانان گنگ و لال مینمودند. و بالاخره روشنفکران مارکسیست خود را بعنوان سخنگویان طبقه کارگر صنعتی ضعیف و تازه بیدار شده اعلام میداشتند. از لحاظ همه آنها [روشنفکران]، ایده طبقه خیلی مهمتر از خود طبقه بود.

بدین ترتیب ملاحظه میشود که بخاطر نداشتن هیچگونه تئوری و اساسا "درک روشنی از مسئله حزب و یا به عبارت دیگر داشتن درک سطحی و ناقص از آن، تروتسکی کرارا" به اتخاذ مواضع گوناگونی کشانده شده و دائما "بین دو قطب بلشویکها و منشویکها نوسان مینمود. از این رو نیز بود که برای مدت ۱۴ سال از زمان کنگره دوم حزب در سال ۱۹۰۳ تا ژوئیه ۱۹۱۷، تروتسکی نه تنها در اختلافات اصولی بین بلشویکها و منشویکها در موضع "وسط" قرار داشت بلکه اساسا "بخاطر نداشتن تئوری علمی از حزب هیچگاه نتوانست که تشکیلات انقلابی - براساس نظریات خود را - بوجود آورد. خود وی بعدها در کتاب "انقلاب مداوم" که در سال ۱۹۲۸ به نگارش درآورد به این امر اعتراف مینماید. وی مینویسد:

"من هیچگاه برای ایجاد شکل براساس ایده‌های انقلاب مداوم تلاش ننمودم. موضع درون حزبی من یک موضع آشتی جویانه بود و لذا هنگامیکه در لحظات خاصی درصدد ایجاد شکل برآمدم، دقیقا "براساس همین [موضع] بود. موضع آشتی جویانه من از یک جبرگرایی سوسیال - انقلابی نشأت میگرفت. من بر این اعتقاد بودم که منطق مبارزه طبقاتی هر دو جناح [حزب] را به اتخاذ جهت‌گیری انقلابی واحدی وادار خواهد ساخت. در

آن زمان اهمیت تاریخی فوق‌العاده سیاست لنین هنوز برایم روشن نبود - سیاستی که براساس خطگشی سازش ناپذیر ایدئولوژیک، و در صورت لزوم ایجاد انشعاب به منظور ساختمان و صیقل دادن هسته حزب واقعا "انقلابی"، قرار داشت. در تمام مهمترین مواردی که مواضع من در زمینه‌های تشکیلات و تاکتیکها در تضاد با مواضع لنین قرار داشت، حق با لنین بود.

بطور خلاصه تروتسکی بخاطر فقدان درک صحیح از مسئله سازمان انقلابی و نداشتن دید روشنی از تئوری حزب، نتوانست که در شرایط پرتلاطم انقلاب روسیه پیوند ارگانیک و حلقه ارتباط دهنده بین تئوری و عمل انقلابی یعنی سازمان پرولتری را کشف نماید و از این رو بضرورت ایجاد ستاد سیاسی هدایت‌کننده انقلاب برسد. همانطور که بقول لنین بدون تئوری انقلابی جنبش انقلابی نمیتواند وجود داشته باشد، بدون وجود حلقه ارتباطی بین تئوری و عمل انقلابی یعنی سازمان نیز جنبش انقلابی نمیتواند به پیروزی برسد. عدم شناخت درست تروتسکی از این اصل مهم و کم‌بها دادن به مسئله ضرورت تشکیلات انقلابی برای پیروزی انقلاب از مهمترین ضعفها و اشتباهات بینشی تروتسکی است.

ببینش سوم از انقلاب یا نوشته "نتایج و چشم اندازها"

در سال ۱۹۰۶ تروتسکی مقاله معروف خود "نتایج و چشم اندازها" را که اساس نظریات بعدی او را در مورد تز "انقلاب مداوم" پایه‌ریزی کرده نگارش در آورد. در این نوشته تروتسکی بدرستی از تز امکان انقلاب سوسیالیستی در کشورهای عقب‌افتاده سرمایه‌داری چون روسیه دفاع نموده و بنحو جالبی خصوصیات و مناسبات طبقاتی انقلاب آینده روسیه (اکتبر) را پیشبینی مینماید. وی مینویسد:

"این امکان وجود دارد که کارگران، در یک کشور از لحاظ اقتصادی عقب‌افتاده، زودتر از یک کشور پیشرفته بقدرت برسند. در سال ۱۸۷۱ کارگران، در پاریس خرده‌بورژوا، بطور عامدانه قدرت [سیاسی] را به کف گرفتند - البته درست است که این امر فقط به مدت دوماه دوام داشت. اما در مراکز بزرگ سرمایه‌داری انگلستان و آمریکا، کارگران حتی برای مدت یکساعت هم تا کنون بقدرت نرسیده‌اند. تصور اینکه دیکتاتوری پرولتاریا بنوعی اتوماتیک‌وار بر رشد تکنیکی و منابع یک کشور بستگی دارد یک تعصب ماتریالیسم "اقتصادی" بوده و امر مزخرفی بیش نیست. این نقطه نظر هیچ شباهتی با مارکسیسم ندارد. بنظر ما انقلاب روسیه به ایجاد شرایطی خواهد انجامید که در آن کارگران میتوانند

به قدرت برسند....." (۱)

"نتایج و چشم اندازها" اما حاوی ضعفهای اساسی است که از اشتباهات متدولوژیک و بینشی تروتسکی منتج میگردد. لازم به توضیح است که همه جناحهای سوسیال دمکراسی چه بلشویکها و چه منشویکها و حتی خود تروتسکی خصلت انقلاب اول روسیه را بورژوازی میدانستند. نظر بلشویکها که بر اساس ترهای لنین فرموله شده بود بر این پایه بود که به علت ضعف تاریخی بورژوازی و به پایان رسیدن رسالت انقلابی آن، رهبری و هدایت انقلابهای بورژوا - دمکراتیک ناگزیر بر عهده پرولتاریا قرار میگیرد. پرولتاریا میبایستی که از طریق اتحاد با دهقانان به طرد قاطعانه تزارسم و ریشه کن ساختن همه نهادهای فئودالی در جامعه پرداخته و شرایط آزادیهای دمکراتیک را در کلیه شئون جامعه مستقر سازد. لنین اتحاد کارگران و دهقانان تحت رهبری پرولتاریا را شرط اساسی و ضامن پیروزی انقلاب میدانست. منشویکها برعکس با حرکت از این واقعیت که انقلاب روسیه یک انقلاب بورژوازی است، برای پرولتاریا رسالتی جز پشتیبانی از رهبری بورژوازی در انقلاب و کمک به قدرت یابی آن نمیشناختند. بزعم آنان از آنجا که انقلاب بورژوازی بود پس رهبری آن هم در دست بورژوازی قرار داشت. پس آنها بورژوازی را متحد طبقه کارگر در انقلاب میشناختند. منشویکها بر این اعتقاد بودند که پس از استقرار حاکمیت بورژوازی و انکشاف کامل مناسبات سرمایه داری، تنها زمانی که نیروهای مولده بر شد کافی رسیده و طبقه کارگر به اکثریت عظیم جامعه تبدیل شود، پرولتاریا میتواند مسئله کسب قدرت را در دستور کار خود قرار دهد. پرواضح تر منشویکها یک تر است و اکونومیستی بود چون نه تنها طبقه کارگر را به انقیاد بورژوازی میکشاند بلکه اساساً بخاطر آمیختن مسئله کسب قدرت با مسئله

۱ - این حکم که بر پایه تشخیص عملکرد نیروهای اجتماعی و سیاسی و اقتصادی علاوه بر پرولتاریا استوار است، در عهد امپریالیسم بعلت دخالت بیشتر این عوامل تسهیل میشود. تز ناموزنی در عصر امپریالیسم که مورد دفاع لنین بود، نیز پایه بر همین تشخیص دارد.

رشد نیروهای مولده، مسئله انقلاب پرولتری را عملاً "تعویق بمحال میکرد. در ارتباط با انقلاب بورژوائی روسیه، تروتسکی از تر بلشویکها (رهبری پرولتری انقلاب) در مقابل منشویکها دفاع مینمود و منشویکها را به اپورتونیسیم متهم میکرد، لیکن در ارتباط با نیروهای اجتماعی انقلاب، تکیه را فقط بر کارگران گذاشته و نقش سایر نیروهای اجتماعی متحد کارگران، بویژه دهقانان را به فراموشی سپرده بود. از این جهت وی به نقش دهقانان در انقلاب کم بها میداد و از این رو نیز هیچ برنامه و طرحی برای بسیج آنان در انقلاب نداشت. برخلاف لنین که "اتحاد کارگران و دهقانان" را ستون قائم انقلاب میدید، در تزه‌های تروتسکی پیرامون انقلاب بورژوا - دمکراتیک نیروی دیگری جز کارگران دیده نمیشود. تنها جایی که تروتسکی به نقش دهقانان اشاره مینماید، نقش دهقانان پس از انقلاب و چگونگی ارتباط دولت پرولتاریا با آنان در ارتباط با مسئله روستاها میباشد بهتر است از خود او نقل قولی بیاوریم. در همان جزوه "نتایج و چشم اندازها" تروتسکی متذکر میشود که:

"پرولتاریا بمنظور تحکیم قدرت خویش مجبور به بسط پایه‌های انقلاب میگردد. بخش وسیعی از توده‌های زحمتکش، بویژه در روستا، فقط پس از آنکه پیشقراول انقلاب یعنی پرولتاریای شهر در رأس دولت قرار میگیرد به جریان انقلاب کشیده شده و از لحاظ سیاسی سازمان مییابند. از آن پس، تبلیغ و سازمان دهی انقلابی با کمک منابع دولتی انجام میپذیرد. از این لحاظ قدرت قانونی خود وسیله نیرومندی در خدمت تحریک انقلابی توده‌ها خواهد بود."

(تکیه از ماست)

در جای دیگری تروتسکی به صراحت توضیح میدهد که:

"پرولتاریای در قدرت بمثابه طبقه‌ای که دهقانان را آزاد ساخته است، در مقابل آنان قرار میگیرد. تسلط پرولتاریا نه فقط به

معنای تساوی دمکراتیک، خودگردانی آزاد، انتقال بار همه مالیاتها بدوش طبقات ثروتمند، انحلال سازمان ارتش سنتی در میان توده‌های مسلح و الغاء همه تحمیلات اجباری کلیسا خواهد بود، بلکه بمثابه قبول همه تغییرات انقلابی (سلب مالکیت) در روابط روی زمین توسط دهقانان نیز میباشد. پرولتاریا این تغییرات را نقطه آغازی برای برنامه‌های دیگر دولت در زمینه کشاورزی خواهد نمود. تحت چنین شرایطی، دهقانان روسیه در اولین و مشکلترین دوران انقلاب، به حفاظت و نگهبانی از رژیم پرولتری علاقمند خواهند شد. در نتیجه، سرنوشت ابتدائی‌ترین خواستهای انقلابی دهقانان - حتی دهقانان بمفهوم کلی آن، بمثابه یک طبقه - به سرنوشت همه انقلاب یعنی به سرنوشت پرولتاریا بستگی خواهد داشت. " (تکیه از تروتسکی است)

بدین ترتیب دید تروتسکی از نقش دهقانان در انقلاب و رابطه پرولتاریا و دهقانان روشن میشود. از دیدگاه او در حالیکه دهقانان هیچ نقشی در انقلاب ندارند، فقط پرولتاریا پس از پیروزی انقلاب و کسب قدرت، در زمانیکه برای تحکیم قدرت خود به بسط انقلاب در روستا نیز نیاز پیدا میکند، از نیروی دهقانان برای سرکوبی فئودالها و ارتجاع ده استفاده مینماید و از این رو دهقانان را از یوغ فئودالیسم ده آزاد میکند. در نتیجه دهقانان نیز تحت چنین شرایطی به حفاظت از رژیم پرولتری علاقمند میگرددند و از آن حمایت مینمایند. در اینجا این سؤال که اساساً " پیروزی خود انقلاب و سرنگونی رژیم تزاری بدون شرکت فعال دهقانان بمثابه عظیمترین نیروی اجتماعی روسیه چگونه امکان پذیر است بی جواب میماند. البته جواب این امر روشن بود چون در منطق تفکر تروتسکی بیشتر فرمولها و معادلات از پیش ساخته شده مطرح بودند تا واقعیت عینی طبقات مختلف اجتماعی و نقش آنان در پروسه انقلاب. لنین میگفت دهقانان متحد پرولتاریا هستند،

منشویکها معتقد به همکاری پرولتاریا و بورژوازی بودند، اما تروتسکی در حالیکه انقلاب روسیه را ماهیتاً "بورژوازی میدانست و در حالیکه پرولتاریا اقلیت کوچکی از مجموعه نیروهای اجتماعی را تشکیل میداد، معتقد بود که انقلاب پرولتاریا را بقدرت میرساند - حال تکلیف دهقانان و سایر زحمتکشان شهر و ده چگونه خواهد بود و اساساً "بدون اتحاد مستحکم با این نیروها پرولتاریا چگونه بقدرت میرسد رای اوستوالی بیمورد بود. از نظر تروتسکی پرولتاریا دارای آنچنان قدرت مہیبی است که تنها با اتکاء به نیروی خود، در هر جامعه و در هر شرایط، قادر به انجام هر نوع کاری است. او حتی در یک جامعه عقب مانده خود انقلاب میکند، دهقانان را آزاد میسازد، ارتجاع و فئودالها را سرکوب میسازد و و پس از این همه نیروهای دیگر جامعه به سوی او جذب میشوند. در نفس این منطق دیگر هیچ برنامه، طرح و راهحلی برای بسیج و سازمان دهی سایر زحمتکشان، دهقانان و غیره مطرح نیست چون اساساً "نیازی بدان نمیشد. پرولتاریا خود انقلاب میکند!

اگر همه مسائل انقلاب در جهان به این سادگی قابل حل بود، دیگر نیازی به تحلیل طبقاتی جامعه و شناخت از تضادهای پیچیده درون آن، ارزیابی مشخص از اوضاع مشخص، وجود نداشت. چون حل مسئله انقلاب از حل یک معادله یک مجهولی نیز ساده تر میگشت.

* * *

بین سالهای ۱۹۰۷ - ۱۹۱۴ زندگی سیاسی تروتسکی فاقد هرگونه ارزشی سیاسی قابل توجه بود. او طی این سالها نه اثر تئوریک مهمی تحریر نمود و نه از لحاظ پراتیک فعالیتهايش نمود خاصی داشت. همکاری غیراصولی محدود او با منشویکها در چارچوب بلوک اوت ۱۹۰۹ با پلخانف نقطه منفی دیگری از عملکرد سیاسی او بویژه در این سالها بشمار میرود. مورخ زندگی تروتسکی، دویچر، در این ارتباط مینویسد:

"سالهای ۱۹۰۷ - ۱۹۱۴ از لحاظ عملکرد سیاسی فصل بیحاصلی از زندگی او (تروتسکی) را تشکیل میدهد. نوشته‌های او

(در این سالها) حاوی مطالب برجسته ژورنالیستی و نقدهای ادبی بودند. اما حتی یک نوشته مهم در مورد تئوری سیاسی در آنها یافت نمیشود. لیکن در این دوران لنین یکمک یارانش در جریان ساختمان و پیشبرد حزب خود بود - کسانی چون زینوویف، کامنوف، بوخارین و بعدها استالین بموقعیتی نزدیک میشدند که آنها را قادر به ایفای نقش رهبری در اکتبر مینمود. در این سالها هیچ چیز قابل توجهی به موقعیت ممتازی که تروتسکی در سالهای ۱۹۰۶ - ۱۹۰۴ بدست آورده بود، اضافه نگردید. "(دویچر، "پیامبر مسلح")."

طی سالهای ۱۹۱۴ تا ۱۹۱۷، بهنگام جنگ اول بین الملل، تروتسکی در دفاع از موضع انترناسیونالیستها، علیه سوسیال شوونیستها (بلخانف و شرکاء) و نیز مرکز یون (کائوتسکیستها و اکثریت انترناسیونال دوم) موضع گیری نموده و با بلشویکها همصدا شد. این جهت گیری جدید تروتسکی اعتبار سیاسی او را در جنبش بین المللی سوسیال دمکراسی افزایش داد. پس از انقلاب فوریه ۱۹۱۷ تروتسکی از آمریکا به روسیه مراجعت نمود و از تزه های آوریل لنین قاطعانه به دفاع برخاست. سرانجام در ژوئیه ۱۹۱۷ تروتسکی به عضویت کمیته مرکزی حزب بلشویک، که ۱۴ سال از آن فاصله گرفته و در دوره هائی علیه آن مبارزه نموده بود، پذیرفته شد.

۲- سالهای ۱۹۱۷ تا ۱۹۲۳

در جریان انقلاب اکتبر تروتسکی به‌مثابه رهبر شورای کارگری پتروگراد و مسئول کمیته جنگی انقلاب نقش بسیار مهمی در پیروزی قیام اکتبر برهبری لنین، بازی کرد. پس از پیروزی اکتبر برای دوره کوتاهی تا سال ۱۹۱۸ (به‌هنگام مذاکرات صلح‌برست لیتوفسک) در دولت لنین مسئولیت پست کمیسر امور خارجه را بعهده داشت. اولین اشتباه سیاسی تروتسکی پس از انقلاب در واقع طی همین مذاکرات صورت پذیرفت. او بار دیگر با برخورد ایدآلیستی باوضع جهانی و در نظر نگرفتن موقعیت حساس انقلاب روسیه، با این تصور که طولانی‌نمودن مذاکرات انقلاب جهانی را به مدد روسیه خواهد کشاند، تسلط بیشتر دولت متجاوز آلمان را موجب شده و دولت انقلابی حوان شوروی را به مخاطره کشانید. موضع تروتسکی که در ابتدا با موضع کمونیستهای "چپ" همسو بود، بالاخره با مخالفت اکثریت وسیع کمیته مرکزی حزب و رهبر آن لنین مواجه شد. بعدها تروتسکی به اشتباه خود اعتراف نمود و از موضع لنین دفاع کرد. مهمترین و سازنده‌ترین رویداد زندگی سیاسی تروتسکی طی سالهای ۱۹۱۸ - ۱۹۲۰، هنگامیکه او کمیسر جنگ بود اتفاق افتاد. طی این سالها تروتسکی به‌مثابه سازنده ارتش سرخ، نیرومندترین ارتش انقلابی جهان را که طی مدت سه سال جنگ علیه ضدانقلابیون داخلی و مهاجمین ۱۴ کشور امپریالیستی سرانجام پیروزی را نصیب دولت سوسیالیستی نمود، بوجود آورد. پیروزی ارتش سرخ در جنگهای داخلی اعتبار فوق‌العاده‌ای برای تروتسکی چه در ارتباط با دولت و حزب بلشویک اتحاد شوروی و چه در مقیاس بین‌المللی کسب کرد و موقعیت انقلاب شوروی را بیش از پیش تثبیت نمود.

لیکن روحیه نظامیگری و ناآشنائی او با امور سیاسی حزب بویژه در ارتباط با ارتش، حتی در جریان ساختمان ارتش سرخ نیز بروز تضادهائی را پیرامون مسئله نظامی و مسئله سیاسی در درون حزب موجب شد. در این دوران تروتسکی که خود

مبتکر برنامه کمونیسم جنگی بود، تاکید بیشتری روی نقش کادر افسری که حتی سوابق خدمت در ارتش تزاری داشتند (بخاطر تجربیاتشان در امور نظامی) میگذاشت، درحالیکه سیاست حزب بر این اساس تنظیم شده بود که کنترل ارتش در دست کمیسرهاى سیاسى منتخب حزب قرار گیرد و نه کادرهای صرفاً نظامی. اختلاف نظر روی این مسئله بحثهای زیادی را درکنگره هشتم حزب در سال ۱۹۱۹ ایجاد نمود.

خانه جنگ دوران تجدید ساختمان اقتصادی - اجتماعی شوروی، سرآغاز دوره جدیدی از زندگی سیاسی همه عناصر برجسته حزب از جمله تروتسکی بشمار میرفت. نظر تروتسکی پیرامون برنامه این دوره از بازسازی جامعه در واقع ادامه همان طرح کمونیسم جنگی در زمینه اقتصادی و در مناسبات بین دولت و تشکلهای کارگری بود. او برای حل مشکلات اقتصادی جامعه اساساً "راه‌های نظامی و شبه نظامی را پیشنهاد میکرد زیرا که از دیدگاه او همه جنبه‌های فعالیت اجتماعی و همه ارگانهای جامعه هم‌طراز سربازخانه و ارتش تصور شده و لاجرم سازماندهی نظامی را طلب مینمودند. بدینسان تروتسکی برای حل مشکل نیروی کار جامعه پیشنهاد کار اجباری و حتی کار نظامی را نمود. وی در کتاب "تروریسم و کمونیسم" که در سال ۱۹۲۵ بنگارش درآورد مینویسد:

"تنها راه جلب نیروی کار لازم جهت [حل] مشکلات اقتصادی، از طریق طرح کار اجباری میتواند انجام پذیرد. اصل کار اجباری برای کمونیستها غیرقابل تردید است. کسیکه کار نمیکند، غذا هم نمیتواند بخورد.... طرح کار اجباری بدون اعمال شیوه‌های کم و بیش نظامی کار، غیرقابل تصور است."

البته از دید تروتسکی کار اجباری و یا حتی کار نظامی، ناشی از یک اخبار گریز ناپذیر - اما نامطلوب - برای یک مقطع خاص از گذار سوسیالیستی جامعه مورد بحث نبود، بلکه وی مسئله نظامی شدن کار را یک شیوه همیشگی در کل روند ساختمان سوسیالیسم و گذار سوسیالیستی جامعه میدید. او در دفاع از تر نظامی نمودن کار

مینویسد :

"نظامی نمودن کار بمعنای واقعی که من طرح کردم ، یک اختراع سیاستمداران و یا اختراع وزارت جنگ نیست بلکه معرف شیوه اجتناب ناپذیر سازماندهی و منضبط ساختن نیروی کار در دوران گذار از سرمایه داری به سوسیالیسم است ." (همان کتاب)

مشکل بتوان تفاوتی بین آنچه که استالین با اردوگاههای کار اجباری انجام داد (و مورد اعتراض تروتسکی قرار گرفت) و آنچه که تروتسکی خود موعظه میکند پیدا کرد . قدر مسلم اینست که در این دید و عمل انسان چیزی نیست جز مهرهای بیجان در ماشین تولید .

در ارتباط با نقش دولت نسبت به مسائل اقتصادی جامعه در حال گذار ، تروتسکی تا بدانجا پیش میرود که اعمال اختناق و کنترل شدید بر اعضای جامعه را جزء ضروریات حتمی سوسیالیسم میپندارد . وی در همان کتاب ادامه میدهد :

"اعمال اختناق بمنظور نیل به هدفهای اقتصادی ، ابزار لازم دیکتاتوری سوسیالیستی است مسیر سوسیالیسم از مرحله شدیدترین نوع حاکمیت دولت میگذرد همانطور که چراغ قبل از خاموشی از شعله ملتهب عبور میکند ، بهمان صورت دولت نیز قبل از نابودی ، شکل دیکتاتوری پرولتاریا یعنی شکل بیرحمانهترین نوع دولت که زندگی همگان را در هر جهت به زیر اتوریته خود میکشاند ، بخود میگیرد هیچ سازمانی جز ارتش تاکنون انسانها را تا بدین درجه از اجبار شدید که دولت کارگری در مشکلترین دوره گذار اعمال مینماید ، کنترل ننموده ، است . درست بهمین دلیل است که ما از نظامی نمودن کار سخن میگوئیم ."

تروتسکی کارگران را در عرصه فعالیت اقتصادی به سربازان در صحنه جنگ تشبیه نموده و محازات کارگران خاطی را برابر سربازان نافرمان در دوران جنگ تلقی

مینمود تا بدانجا که خطاب به کارگران اعلام کرد:

"انرژی خستگی ناپذیر خود را همانند دوران مارش و یا دوران جنگ بنمایش بگذارید. کسیکه از محیط‌گار فرار میکند، همانند سرباز فراری از جنگ باید مورد سرزنش و توبیخ قرار گیرد. مجازات شدید برای هردو الزام‌آور است." (نقل از کتاب دوپچر، "پیامبر مسلح").

در جای دیگر تروتسکی برای کسیکه کار نمی‌کرد - بمثابه سرباز فراری از جنگ - مجازات اعدام را در نظر میگرفت.

در ارتباط با نقش دولت و رابطه آن با تشکلهای کارگری و بویژه سندیکاها نیز، همین سلسله مراتب نظامی که قبلاً با مسئله کار کارگران مطرح شده بود، اینبار در ارتباط با سندیکاها عنوان میشد. برعکس لنین که سندیکاها را به مثابه تشکلهائی می‌دید که میبایست از حقوق صنفی کارگران حتی در مقابل دولت دفاع نمایند و برای آنها نوعی استقلال از ارگانهای دولت را متصور میشد، تروتسکی معتقد بود که سندیکاها همانند ارگانهای دولتی کاملاً "تابع نظم و انضباط و کنترل بوده و وظیفه آنان دفاع از دولت در مقابل خواستههای کارگران است.

این مسئله خود نشان میدهد که تا چه حد تروتسکی به مسئله دولت (بمثابه ارگان دیکتاتوری پرولتاریا) که در دوره‌هایی میتوانست، بخاطر نفوذ شدید بوروکراسی و دفرمه شدن آن، از منافع کارگران فاصله گرفته و حتی این منافع را در لحظاتی زیر پا گذارد، و تفاوت آن با سندیکاها که بعنوان طبیعی‌ترین تشکل کارگری از منافع صنفی - اقتصادی کارگران دفاع مینمایند بی‌توجه بود. لنین چون از مکانیسم‌های پیچیده دولت شوروی و آینده آن شناخت کامل داشت و ارتباط آنرا با سندیکاها میشناخت - و بخاطر اینکه همواره نقطه حرکت او دفاع از منافع کارگران و زحمتکشان در همه سطوح سیاسی - اقتصادی - اجتماعی و فرهنگی بود - با این تصور که دولت در جامعه در حال گذار میتواند بخاطر بوروکراتیزه شدن تدریجی از کارگران فاصله گرفته و منافع اقتصادیشان را نادیده گیرد، برای سندیکاها نوعی استقلال

فائل شده و معتقد بود که این ارگانها حتی در مقابل دولت باید از کارگران دفاع نمایند. لیکن تروتسکی سندیکاها را تابع دولت دانسته و معتقد بود که بعنوان نماینده دولت باید از دولت در مقابل کارگران دفاع کنند. تفاوت این دو دید تفاوت بین دوبرداشت از تئوری مارکسیسم بود که یکی در اندیشه لنین و دیگری در اندیشه تروتسکی خود را نشان میداد. بهنگام بحث و مناظره معروف حزب روی مسئله سندیکاها (تری دی یونین) در سال ۱۹۲۱، تروتسکی موضع "دولتی ساختن" (Statification) سندیکاها را اتخاذ نموده و بر اساس آن پیشنهاد کرد که سندیکاها تحت کنترل شدید دولت قرار گیرند و حتی عناصر رهبری آن که منتخب کارگران بودند تصفیه شده و در عوض افراد مورد اعتماد بوروکراسی دولتی جای آنان را بگیرند. لیکن پایان بحث مسئله "کار اجباری"، نقش سندیکاها و رابطه آنان با دولت که از مهمترین بحثهای دورنی حزب بلشویک بعد از پایان جنگهای داخلی بود - بشکست کامل تز تروتسکی در مقابل نظریات لنین و اکثریت حزب انجامید، و کمیته مرکزی حزب طی قطعنامه‌ای همه‌گونه اشکال کار "نظامی و بوروکراتیک" را محکوم نمود. این بحث که اساساً اولین بحث مهم پیرامون مسئله برنامه‌ریزی و تجدید حیات اقتصادی جامعه بعد از اکتبر بود، خط فاصل روشنی بین نظریات لنین و تروتسکی - که همواره راه‌حلهای نظامی را برای حل مشکلات اقتصادی عنوان میساخت - کشیده و به اعتبار سیاسی قبلی تروتسکی ضربات محکمی وارد ساخت.

در مورد مسئله حق ایجاد "گروه"، و "جناح"ها در درون حزب - تروتسکی با وجودیکه بعدها پس از شکست "اپوزیسیون چپ" در مبارزات و کشمکشهای درون حزبی و پیروزی جناح استالین مدافع مبارزه برای ایجاد دمکراسی درون حزبی شده و در این رابطه آزادی تشکیل "گروه" و "جناح"ها را خواستار شد، لیکن در دوره‌های مختلف حیات حزب بلشویک بویژه بین سالهای ۲۱ - ۲۴ که مسئله ایجاد جناحها در درون حزب بطور مشخص مطرح شد، همواره از بهترین مدافعین منع تشکیل "گروه" و "جناح" بود. بهتر است به خود تاریخ مراجعه نمائیم. در جریان کنگره

دهم حزب (مارس ۱۹۲۱) به پیشنهاد لنین قطعنامه‌ای مبنی بر منع تشکیل "جناح‌ها" در حزب بتصویب رسید. تصویب این قطعنامه در شرایط فوق‌العاده آن دوره خاص از حیات جامعه شوروی، بویژه در دوره‌ای که تشویق به جناح‌بندی درون حزبی اساساً "حیات حزب را به مخاطره میکشاند، بنظر ما البته ناشی از یک الزام و یک ضرورت اجتناب‌ناپذیر مرحله‌ای بود، تا یک اصل مسلم مارکسیستی. آنچنانکه کارنامه سیاسی لنین نشان میدهد او از طرفداران قاطع وجود دمکراسی درون حزبی بود و بخاطر این امر نیز هیچگاه حتی یک لحظه از مبارزه باز نایستاد. وجود آزادی تفکر و مبارزه ایدئولوژیک برای اقلیت یا اقلیتهای موجود درون حزب، چه بر سر یک موضوع روز و چه بر سر مسائل حاد ایدئولوژیک - استراتژیک، از اصول تفکیک‌ناپذیر دمکراسی درون احزاب کمونیست میباشد که لنین به آن اعتقاد عمیق داشت و روش لنینی در ارتباط با مخالفینش در حزب بلشویک بهترین دلیل این امر است. در اینجا لازم به توضیح است که رای بلشویکها - از جمله تروتسکی - و نیز اکثریت حزب بقطعنامه تحریم "جناحها" مثبت بود. البته مسئله تحریم "جناحها" را بعدها کسانی چون استالین به اصل مسلم مارکسیستی "ارتقاء" داده و از آن بعنوان حربه‌ای علیه مخالفین استفاده نمودند. لیکن نظر لنین چیز دیگری بود. در سالهای بعد در دوره‌ایکه حزب و جامعه شوروی تا حدی به تحدید حیات سیاسی نوینی ناائل شده بودند و متأسفانه لنین بعلت بیماری از مباحثات درونی حزب بدور بوده مجدداً "بحث آزادی ایجاد جناحها در درون حزب، بویژه از طریق "پلاتفرم ۴۶ نفره" که نظر عده‌ای از کادرهای حزب بلشویک را نمایندگی میکرد، عنوان شد. تصمیمی که کمیته مرکزی حزب در دسامبر ۱۹۲۳ به اتفاق آراء در ارتباط با این مسئله اتخاذ کرد، مجدداً "تحریم جناحها بود. جالب اینجاست که رای تروتسکی در این مورد مانند بقیه اعضاء کمیته مرکزی مثبت بود. در این رابطه چنین میخوانیم:

"دمکراسی گارگری بمعنای آزادی بحث صریح مهمترین مسائل زندگی حزب توسط همه اعضاء و نیز انتخاب تمام مسئولین اصلی

حزب و تمام کمیسیونها بوسیله ارگانهای پائینتر میباشد. این امر البته بمعنای آزادی تشکیل جناحها که برای حزب حاکم بینهایت خطرناک هستند نمیشود. چون آنها [جناحها] همیشه دولت و ارگانهای دولتی را بورطه انشعاب و یا چند دستی

میگشانند. " (قطعنامه کمیته مرکزی، ۵ دسامبر ۱۹۲۳) پس از مرگ لنین نیز مجدداً "در جریان مباحثات حاد درون حزبی از جمله برسر مسئله جناحها، تروتسکی هنگامیکه بتوضیح پاره‌ای از اختلافات موحود میپرداخت، مواضع گذشته از جمله قطعنامه دسامبر ۱۹۲۳ کمیته مرکزی را "غیرقابل تردید" ارزیابی نموده و تأیید خود پیرامون تحریم ایجاد گروهها و جناحها را از نو اعلام داشت. وی طی نامه‌ای به کمیته مرکزی حزب نوشت:

"این بحث که من موافق تشکیل گروهها [در حزب] بودم صحیح نیست. . . . من هیچگاه به آزادی گروهها در درون حزب معتقد نبوده‌ام و اکنون هم به آن معتقد نیستم - چون در شرایط تاریخی حاضر گروهها صرفاً "نام دیگری برای جناحها میباشند. . . من هیچگاه به این امر که تشکیل گروهها آزاداما تشکیل جناحها غیرمجازند اعتقاد نداشته و هیچ‌کجا چنین چیزی نگفتم. برعکس، هرگاه فرصت بحث برایم پیش آمد گرا را "گفته‌ام که قائل شدن وجه تمایز بین گروهها و جناحها مجاز نیست."

سخنرانی در سیزدهمین کنگره حزب (۲۶ مه ۱۹۲۴)

در آخرین سال حیات لنین، بویژه با غیبت و عدم امکان شرکت وی در بحثهای درون حزبی، تضادها و اختلافات جدیدی در حزب شکل گرفتند، تضادهایی که بعدها به جناحها و بلوکهای متعدد تبدیل شد. البته در آن زمان گرایش عمومی کادرهای رهبری حزب هنوز مصالحه و تمکین نسبت به یکدیگر بود و هیچگاه موضعگیریهای شدیدی که ناشی از اختلافات عمیق باشد وجود نداشت، و یا حداقل تظاهر خارجی پیدا ننمود. گرایش به مصالحه‌جویی و تمکین بحدی بود که

حتی در مورد مسائل مهمی چون مسئله ملیتها و وصیتنامه لنین هیچ عکس العمل حادی از طرف هیچیک از کادرهای کمیته مرکزی سرور نکرد. بدین ترتیب تروتسکی علیرغم اصرار لنین در طرح نوشتنش پیرامون مسئله گرجستان که در آن استالین و درزینسکی مورد حمله قرار گرفته بودند، در جلسات حزبی هیچ اقدامی ننمود و حتی در جلوگیری از چاپ وصیتنامه لنین (که بعدها سر و صدای زیادی بپا کرد) با استالین سانی نمود.

۳- سالهای ۱۹۲۴ تا ۱۹۲۸

پس از مرگ لنین در ژانویه ۱۹۲۴، در کنفرانس فوق‌العاده کمیته مرکزی حزب که در این زمان بزرگترین جناح استالین در آمده بود، مقرر شد که بهاس بزرگداشت لنین، تا کنگره سیزدهم (مه ۱۹۲۴) ۲۴۰،۰۰۰ عضو جدید به ارگانهای حزب اضافه شوند. این عضوگیری ناگهانی و بی‌رویه که "عضوگیری لنین" نامیده شد (و چه ریشخندآمیز است "عضوگیری لنینی" درست برخلاف توصیه لنین) خود موجب ورود تعداد بسیار زیادی کارگر جوان و از لحاظ سیاسی بی‌تجربه بدرون حزب شده و در واقع در ترکیب اجتماعی حزب بزیان کادریهای سیاسی با تجربه و بسود قشر بی‌تجربه تغییرات مهمی ایجاد کرد - تغییری که منفع قدرت‌یابی بیشتر استالین در درون حزب بلشویک تمام شد. تروتسکی در ابتدا این تصمیم حزب را با این ارزیابی که "ترکیب اجتماعی حزب را منفع پرولتاریا تغییر داده" و جریانات بوروکراسی را تقلیل می‌دهد مورد پشتیبانی قرار داد. چون در واقع در ادامه همان درک ناصحیح وی از نقش حزب در ارتباط با طبقه، افزایش کمی پرولتاریا در حزب معادل پرولتریزه‌شدن بیشتر حزب و تضعیف بوروکراسی تلقی میشد. اما در واقعیت امر مسئله به‌چوجه چنین نیست. حزب گرچه نماینده طبقه و نماینده تمایلات آنست و گرچه حزب پرولتری بدون پرولتاریا بی‌معنی و بی‌مفهوم است، اما این بمعنای یگانگی و معادل بودن حزب و طبقه نیست و بنابراین شرکت کمی‌وسیعتر پرولتاریا در حزب لزوماً معادل پرولتریزه شدن بیشتر حزب نیست. اشتباه تئوریک تروتسکی نیز از همینجا ناشی می‌شود. در سالهای قبل از اکتبر، او با حزب بلشویک بدین خاطر که آنرا جانشین طبقه می‌پنداشت، مخالفت کرد. و اینبار پس از عضویت در حزب و سالها پس از اکتبر بدین خاطر که برعکس، حزب و طبقه را یگانه می‌انگاشت، صرفاً "افزایش کمی عناصر طبقه در آن را به پرولتریزه

شدن بیشتر حزب تعبیر می‌کرد. البته ۱۲ سال بعد در زمانی که دیگر تروتسکی
 نقشی در حزب نداشت و هواداران او بکلی از حزب تصفیه شده بودند، وی در کتاب
 "انقلابی که بدان خیانت شد" (۱۹۳۶) به "عضوگیری لنین" حمله نموده و نوشت:
 "با رهاکردن بوروکراسی از زیر کنترل پیشاهنگ پرولتاریا، "عضوگیری لنین" ضربه
 مهلکی به حزب لنین وارد ساخت". اما دیگر خیلی دیر شده بود و این موضع‌گیری
 نمی‌توانست فایده‌ای به حال پرولتاریا و یا راه نجاتی برای تروتسکی باشد.

۴- اشتراکی کردن کشاورزی و صنعتی نبودن جامعه شوروی

اولین جناح‌بندی درون حزبی پس از لنین بین استالین، زینوویف و کامنوف از یک سو و تروتسکی و هوادارانش از سوی دیگر تا اواخر سال ۱۹۲۵ شکل گرفت. تروتسکی در این سالها بدرستی روی مسئله نیاز جامعه شوروی به اجتماعی نمودن کشاورزی و تجدید حیات صنایع تکیه می‌کرد - امری که توسط جناح حاکم حزب و بخصوص متأثر از نظریه‌های بوخارین مبنی بر رشد تدریجی و بسیار آهسته اقتصاد روستا (حتی به زیان اقتصاد شهری)، تقویت دهقانان مرفه و... نفی می‌شد. تروتسکی که در این زمان در کادر ارگانهای دولتی و در چارچوب مدیریت رشته‌های اقتصادی فعالیت می‌کرد، تاکید عمده مباحثات خود را نه بر روی وابستگی سرنوشت انقلاب روسیه به انقلاب جهانی - که بعدها به مخور پلیمیک اصلی او با استالین تبدیل گردید - بلکه بر روی امکان و چگونگی تحول جامعه شوروی در مسیر سوسیالیسم می‌گذازد. از نظر او در این سالها بویژه پس از شکست انقلاب در اروپا، مسئله اصلی این بود که شوروی چگونه با اتکاء بر منابع و امکانات داخلی خود می‌تواند از چارچوب برنامه نوین اقتصادی (نپ) خارج شده و به ادامه ساختمان سوسیالیسم بپردازد. بهتر است در اینجا به نوشته‌های وی مراجعه نمائیم. او در سال ۱۹۲۵ هنگامیکه در کادر عضویت "شورای عالی اقتصاد ملی" ریاست سه کمیته مهم اقتصادی، "کمیته امتیازات"، "هیئت توسعه الکتروتکنیک" و "کمیسیون صنعتی - تکنولوژیک" را بعهده داشت طی یکی از معروفترین مقالاتش در این دوران بنام "سوی سرمایه‌داری و یا سوسیالیسم"، در دفاع از امکان

ساختمان سوسیالیسم در شوروی چین نوشت:

"برای اینکه به این سؤال که آیا ما بسوی سوسیالیسم و یا سرمایه‌داری در پروسه حرکت هستیم پاسخ درست داده شود، نخست باید که این سؤال را بطور صحیح فرموله نمائیم. این سؤال بطور منطقی به سه بخش تقسیم می‌شود:

۱- آیا نیروهای مولده در کشور ما در مسیر رشد قرار دارند؟، ۲- آن

اشکال اجتماعی که در غالب آنها این رشد [نیروهای مولده] انجام می‌پذیرد چه هستند؟، ۳- آهنگ این رشد [نیروهای مولده] چگونه است؟

.... اگر ما اکنون به جدول عمومی [جدول عمومی کنترل ارقام اقتصادی

شوروی برای سال ۲۵ - ۲۶] و به تفسیر گاسپلان [کمیسیون برنامه‌ریزی

مرکزی] با سه سؤال "کنترل‌کننده" برخورد کنیم، براحتی متقاعد

خواهیم شد که دو سؤال اول ۱- رشد نیروهای مولده، و ۲- اشکال

اجتماعی این رشد، نه تنها به روشنی و بدقت بوسیله جدول فوق پاسخ گفته

شده‌اند بلکه همچنین بطور مثبت بدانها پاسخ داده شده است. اما درباره

سؤال سوم - سؤال آهنگ رشد این روند - ما بتازگی در روند رشد

اقتصادی‌مان شاهد شکوفائی آن در مقیاس جهانی بوده‌ایم. اما در اینجا

نیز در خواهیم یافت که جواب مثبت به دو سؤال اول مقدمات لازم را برای

حل سؤال سوم مهیا خواهد ساخت. و این بالاترین معیار و مطمئن‌ترین

سنگ بنای رشد اقتصادی ما در دوره‌ایکه آغاز شده است میباشد.

(بسوی سرمایه‌داری و یا سوسیالیسم - اوت ۱۹۳۵)

از محتوای کلام فوق بصراحت نظر تروتسکی را پیرامون گذار سوسیالیستی

جامعه شوروی درمی‌یابیم. اردبدهگاه او معیارهای گذار عبارت از رشد نیروهای مولده،

آهنگ رشد و اشکال اجتماعی تولیدی بودند که به گفته وی واقعات جامعه شوروی

آرروز پاسخ مثبت نسبت به این معیارها، و بنابراین پاسخ مثبت به نفع مسیر

سوسیالیسم در شوروی، می‌داد. در ارتباط با تاثیر اقتصاد جهانی (از جمله

فشار بازار بین‌المللی در منحرف نمودن سیر رشد سوسیالیستی در شوروی)

تروتسکی با استناد به عامل دولت (بویزه انحصار تجارت خارجی و نیز دینامیک رشد اقتصاد داخلی شوروی) معتقد بود که فشار بازار سرمایه‌داری جهانی بر اقتصاد شوروی گرچه بدون تاثیر نیست اما نمی‌تواند آنرا از مسیر سوسیالیستی منحرف نماید. وی در همان نوشته در ارتباط با این سؤال می‌نویسد:

"آیا این خطر که در آینده نزدیک بخاطر فقدان پیشرفت کافی [اقتصادی] در جامعه ما، بازار جهانی بدلیل تفوق فوق‌العاده مادی‌اش، ما را داغان خواهد کرد وجود ندارد؟... بهر جهت، ما باید جواب زیر را به این سؤال که آیا بازار جهانی تنها بخاطر تفوق اقتصادی‌اش موفق بداغان نمودن ما خواهد شد، بدهیم. ما در مقابل بازار جهانی بدون دفاع نخواهیم بود - اقتصاد ما بوسیله ارگانهای خاص دولتی که سیستم‌های متنوع حفاظ سوسیالیستی را بکار خواهد برد، محافظت خواهد شد... هر قدر که ارتباط ما با بازار سرمایه‌داری گسترده‌تر و پیچیده‌تر شود، یک سیستم بدقت برنامه‌ریزی شده، پیگیر و قابل انعطاف حفاظ سوسیالیستی برای ما اهمیت بیشتری خواهد داشت."

باز در ادامه همان نوشته در ارتباط با نقش دولت و صنایع تحت کنترل آن می‌نویسد:

"ما با اطمینان اعلام می‌کنیم که: با در دست داشتن دولت سوسیالیستی، صنایع ملی و تنظیم مستحکم پرونده‌های اساسی اقتصادی (از حمله صادرات و واردات)، برای ما این امکان وجود خواهد داشت که حتی پس از رسیدن به شرایط قبل از جنگ به ضریب رشدی که به مراتب از ضریب قبل از جنگ و همچنین از معدل ارقام مقایسه‌ای [کشورهای] سرمایه‌داری جلوتر خواهد بود، برسیم... اگر، قوانین و شیوه‌های دولت سوسیالیستی در نتیجه نتواند خود را به بازار جهانی تحمیل کند، مع‌الوصف رابطه اقتصاد سوسیالیستی با بازار جهانی تا حدود زیادی بستگی به اراده دولت‌گاری خواهد داشت."

در نتیجه‌گیری از این بحث تروتسکی با اشاره به تضادهای درونی سیستم سرمایه‌داری جهانی اعلام میکند که این سیستم قادر به حل‌و‌گیری از رشد اقتصادی حماهی شوروی نبوده و برعکس تشدید این تضادها نوازن قوا را سود پرولتاریای این کشورها و از این رو در خدمت تقویت دولت شوروی تغییر خواهد داد. وی می‌نویسد:

"سیستم اقتصادی اروپا و سیستم اقتصادی جهان در حال حاضر آنچه‌شان مجموعه تضاد مندی - تضادهائی که نه تنها بِنفع رشد روند [اقتصادی‌شان] نیست، بلکه در هر قدم این روند را به زیر سؤال می‌کشد - را نشان میدهند که ظرف چند سال آینده یک فرصت کافی جهت نیل به آهنگ رشد شتابان فقط بشرط آنکه ما همه منابع سیستم اقتصادیمان و سیستم اقتصادی جهان را بکار گیریم، خواهیم داشت. تردیدی نیست که این امر هدف ما است. به موازات آن، رشد اروپا همچنین در عین حال "ضریب" قدرت سیاسی را در جهت پرولتاریای انقلابی تغییر خواهد داد - هر قدر هم که با تاخیرها و انحرافات جزئی همراه باشد. بطور کلی می‌توان اینطور فرض کرد که موازنه تاریخی کاملا "بِنفع ما خواهد بود".

بدین ترتیب تروتسکی در سالهای نخست اختلافات درون حزب پس از مرگ لنین به دفاع از مواضعی برخاسته بود که چند سال بعد در پلمیک با استالین مورد حمله‌شان قرار می‌داد. اینطور بنظر می‌رسد که نقطه نظرات اقتصادی تروتسکی با موقعیت سیاسی او در حزب و دولت ارتباط داشت. او زمانیکه هنوز در قدرت بود از امکان رشد سوسیالیستی و شکوفائی جامعه سخن می‌گفت و هنگامیکه از مدار قدرت به خارج پرتاب شده بود مهرشکست را بر سر نوشت انقلاب اکتبر می‌کوبید. پس از انشعاب در بلوک متحد استالین و زینوویف - کامنوف در اواخر سال ۱۹۲۵، تروتسکی اپوزیسیون متحدی با زینوویف - کامنوف در مقابل بلوک استالین - بوخارین ایجاد نمود. لیکن این جناح‌بندی جدید - در شرایط آن زمان - بسیار دیر بود و اساسا نمی‌توانست نیرو و با خطر عمده‌ای برای استالین که قدرت جناح

او در حزب دیگر تشبیت شده بود به حساب آید. در سال ۱۹۲۷، تروتسکی به اتفاق متحدین جدید (زینوویف - کامنوف - پراباشنسکی و دیگران)، پلاتفرمی تحت عنوان "پلاتفرم اپوزیسیون چپ" به حزب ارائه نمود که طی آن ضمن توضیح پاره‌های از مسائل مورد اختلاف، بر مسئله لزوم آغاز صنعتی نمودن و اشتراکی کردن کشاورزی مجدداً تأکید شده و از رهبری حزب خواسته شده بود که برای حل مسائل مورد اختلاف و حل مشکل بحران اقتصادی به بحث پیرامون این برنامه بپردازد. لیکن این برنامه در آن زمان مجدداً با بی‌اعتنائی رهبری حزب مواجه شد. تنها در سال ۱۹۲۸ - پس از شکسته شدن ائتلاف استالین و بوخارین - جناح استالین که دیگر کاملاً بر همه شئون و ارگانهای حزبی و دولتی مسلط شده بود تصمیم به طرح و اجرای برنامه صنعتی نمودن و اشتراکی کردن گرفت. این برنامه‌ها که در قالب برنامه‌های ۵ ساله اجرا شدند چنانکه خواهیم دید بخاطر اعمال شیوه‌های نادرست و روشهای خشونت‌آمیز و اینکه اساساً "بینش درستی آنرا هدایت نمی‌نمود، گرچه به "صنعتی شدن" انجامید، اما مشکلات زیادی را نیز برای جامعه شوروی به بار آورد که هنوز هم نمونه‌های آنرا در جامعه شوروی ملاحظه می‌نمائیم. از دیدگاه لنین صنعتی شدن و اشتراکی نمودن کشاورزی در یک ارتباط دیالکتیکی قرار داشتند و نه بصورت یک برنامه انتزاعی. او صنعتی شدن را در ارتباط با کمک به بخش کشاورزی برای پیشبرد سطح تولید در ده و از آن رو کمک به ارتقاء سطح زندگی روستائیان، و اشتراکی نمودن کشاورزی را در ارتباط با پاسخ‌گویی به احتیاجات منابع و احتیاجات توده‌های شهری و از آن رو پیشبرد نیازهای کارگران می‌دید. از همین رو او به این مسئله که در جریان این برنامه‌ها به وحدت کارگران و زحمتکشان ده نباید خللی وارد آید کراراً تأکید می‌کرد. بهمین جهت او در عین اینکه به ایجاد صنایع سبک در کنار صنایع سنگین و نیز ایجاد مزارع اشتراکی اهمیت میداد اما اعمال خشونت به دهقانان را به هر شکل و به هر طریق محکوم می‌کرد. نظر لنین این بود که اولاً "صنعتی شدن جامعه و تولید افزارهای کشاورزی مورد نیاز دهقانان، هم سطح تولید را در ده بالا می‌برد و هم مبادله بین محصولات

کشاورزی ده و کالاهای صنعتی شهر - که در واقع خود نقطه محرک دیگری برای تشویق دهقانان برای افزایش تولیدات روستائی است - را امکان پذیر می سازد . ثانياً " او معتقد بود که اشتراکی نمودن باید از طریق مزارع نمونه اشتراکی و کمکهای مالی و اقتصادی و فنی در کنار بالا بردن سطح آگاهی و فرهنگ روستائیان صورت پذیرد - او به هیچ وجه معتقد به اشتراکی نمودن اجباری و اعمال فشار به دهقانان در این رابطه نبود . در حالیکه برنامه های استالین درست یا شیوه های دیگری انجام پذیرفت که از مهمترین آنها تاکید زیاد بر صنایع سنگین و در نتیجه کمبود کالاهای صنعتی و وسائل تولیدی لازم برای دهقانان ، اشتراکی نمودن اجباری و اعمال زور به دهقانان و در نتیجه تشدید تضاد بین دهقانان و کارگران و بحران کشاورزی بود .

۵- سوسیالیسم در یک کشور

یکی از مهمترین بحثهای سیاسی - تئوریک حزب بلشویک در سالهای ۱۹۲۰ و شاید مهمترین آنها، بحث پیرامون ساختمان سوسیالیسم در شوروی بود. لنین و همه کادرهای رهبری حزب در جریان اکتبر و پس از آن بخاطر وجود شرایط انقلابی در اروپا، که اوضاع اقتصادی - سیاسی پس از جنگ نقش مهمی در بوجود آوردن آن داشت، به پیروزی انقلاب در اروپا و بویژه در آلمان امیدوار بودند و از این جهت نیز که بقدرت رسیدن پرولتاریا حتی در یکی از کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری به استحکام انقلاب روسیه و ادامه رشد نهادهای سوسیالیسم در آن و اساساً "به پیش‌برد انقلاب جهانی، کمک موثری می‌نمود، روی این مسئله (پیروزی) بسیار تاکید می‌گذاشتند. لنین پس از پیروزی انقلاب اکتبر معتقد بود که این پیروزی "سراغاز انقلاب جهانی پرولتری" خواهد بود و حتی مدت‌ها پس از اکتبر آنچنان سرنوشت انقلاب روسیه را در گرو انقلاب در سایر کشورهای سرمایه‌داری می‌دید که بصراحت می‌گفت:

"یا انقلاب در سایر کشورها، در کشورهای سرمایه‌داری پیشرفته بفوریت و یا حداقل به سرعت بوقوع خواهد پیوست، و یا اینکه ما نابود خواهیم شد."

اما پایان جنگ و شکست انقلاب آلمان در سال ۱۹۱۹ و نیز اتمیزه شدن و منفعل ماندن طبقه کارگر کشورهای اروپا که خود قسماً "بخاطر تجدید حیات سیستم سرمایه‌داری صورت می‌گرفت، چشم‌انداز انقلاب جهانی را بطرز فاحشی تغییر داد. لنین تحت چنین شرایطی که نه مورد انتظار و نه اساساً "مطلوب بود، سیاست اتکاء بمنابع و امکانات داخلی شوروی، شروع ساختمان سوسیالیسم و در عین حال کمک انترناسیونالیستی به پرولتاریای سایر کشورها را جهت تغییر شرایط بنفع انقلاب، عنوان می‌کرد. در این ارتباط نوشته‌های متعددی از او موجودند که ما چند نمونه

از آنها را ذکر می‌کنیم. وی در سخنرانی‌ایکه به مناسبت تشکیل پلنوم شوراهای مسکو در نوامبر ۱۹۲۲ ایراد کرد گفت:

"سوسیالیزم دیگر یک موضوع مربوط به آینده دور یا یک تصویر انتزاعی و یا یک طرح نیست... ما سوسیالیزم را بدون زندگی روزمره‌مان آورده‌ایم و باید در اینجا به بررسی اوضاع پردازیم. این دیگر یک وظیفه روز، وظیفه دوران ما است. با اجازه شما اینطور نتیجه‌گیری می‌کنم که مطمئناً هر قدر هم که این وظیفه دشوار باشد و هر آنچه که در مقایسه با وظایف قبلی، نو باشد و هر آنچه که تعداد مشکلات متعاقب آن بیشمار باشد، ما نه در ظرف یک روز - بلکه ظرف چند سال - آری همه ما متفقاً "این وظیفه را به هر قیمتی که شده برای تبدیل روسیه دوران نپ به روسیه سوسیالیستی، به سرانجام خواهیم رساند."

وی چند ماه بعد در مجموعه آخرین مقالات حیاتش چنین نوشت:

"قدرت دولتی بر همه وسائل تولید بزرگ، قدرت سیاسی در دست پرولتاریا، اتحاد این پرولتاریا با میلیونها دهقان فقیر و خیلی فقیر، رهبری مطمئنانه پرولتاریا بر دهقانان و غیره - آیا اینها تنها شروط لازم برای ساختمان کامل سوسیالیزم از درون تعاونیها نیستند...؟ اینها هنوز ساختمان جامعه سوسیالیستی نیستند بلکه تنها شروط لازم و کافی برای آن می‌باشند... با در دست داشتن مالکیت اجتماعی بر وسائل تولید، پیروزی طبقاتی پرولتاریا بر بورژوازی، سیستم تعاون‌گاران متمدن، سیستم سوسیالیستی است."

(درباره تعاون ۴ ژانویه ۱۹۲۳)

و بالاخره

"اگر سطح معینی از فرهنگ برای ساختمان سوسیالیزم لازم است (اگر چه هیچکس نمی‌تواند که این سطح معین از فرهنگ را مشخص نماید، زیرا که در

هر کشور اروپای غربی متفاوت است)، چرا ما نمی‌توانیم از طریق انقلابی آغاز به تحقق پیش شرطهای آن سطح مشخص فرهنگ نموده و سپس با کمک دولت کارگران و دهقانان و سیستم شورائی، به سبقت‌گیری از سایر کشورها بپردازیم... گفته می‌شود که وجود تمدن برای ساختمان سوسیالیسم لازم است. بسیار خوب. ما چرا ما نمی‌توانیم که ابتدا به ایجاد چنین پیش شرطهای تمدن در کشورمان همچون طرد زمینداران و سرمایه‌داران روسی اقدام نموده سپس به سوی سوسیالیسم پیش رویم؟ کجا، در کدام کتاب نوشته است که اینچنین حالات متنوعی از سلسله وقایع معمول تاریخی ناصحیح و یا غیر ممکن می‌باشند؟"

(انقلاب ما - ۱۶ تا ۱۷ ژانویه ۱۹۲۳)

همه این گفتارها بخوبی نشان می‌دهند که چگونه با تغییر شرایط انقلاب در اروپا تاکیدها نیز در نظریات لنین تغییر نموده و درحالیکه هنوز روی آینده انقلاب جهانی بسیار تاکید می‌گذارد، به آغاز و پیشرفت تحول اجتماعی - اقتصادی در روسیه در دوران بتعویق افتادن انقلاب جهانی اصرار می‌ورزد. ولی نظریات لنین، پس از مرگ او، بویژه در نیمه دوم دهه ۱۹۲۰، به دو قطب متضاد تقسیم شدند. استالین اساساً "به نفعی انقلاب جهانی پرداخته و بی‌اعتناء بوظائف انترناسیونالیستی پرولتاریا در جهت دامن زدن و تسریع این انقلاب، ساختمان سوسیالیسم را در شوروی وظیفه انحصاری طبقه کارگر روسیه می‌دانست. البته لازم به تذکر است که نه تنها درک استالین از سوسیالیسم یک درک غیر علمی و اکونومیستی بود بلکه بعدها نظریات او به شکل بی‌سابقه‌ای در نفعی تمام سنن بلشویکی و تمام اصول کمونیسم علمی "تحول" نمود تا به آنجا که ساختمان کمونیسم و جامعه بی‌طبقه را در شرائط حاکمیت سرمایه‌داری جهانی، در یک کشور امکان - پذیر اعلام نمود. تروتسکی برعکس معتقد شده بود که بدون کمک انقلاب جهانی - حداقل قبل از پیروزی پرولتاریا در چند کشور سرمایه‌داری پیشرفته اروپا - انقلاب اکتبر با شکست مواجه خواهد شد.

چرا تروتسکی سرنوشت اکثر را محکوم به شکست می‌دانست؟ درک او از سوسیالیزم چه بود؟

نظر تروتسکی نسبت به امر ساختمان سوسیالیزم در شوروی و سرنوشت انقلاب اکثر از اعتقاد او به تئوری‌ایکه به اعتراف خود وی عناصر آن از انقلاب ۱۹۰۵ شکل گرفته و بعدها به تئوری "انقلاب مداوم" معروف شده بود ناشی می‌شد. بهتر است در اینجا به نوشته‌های خود وی طی این سالها مراجعه نمائیم:

در سال ۱۹۰۶ در مقاله "نتایج و چشم‌اندازها" تروتسکی نوشت:

"بدون کمک مستقیم دولت پرولتاریای اروپا، طبقه کارگر روسیه قادر به ادامه قدرت و تبدیل تسلط موقت خود به دیکتاتوری پایدار سوسیالیستی نخواهد بود." (تکیه از تروتسکی است).

وی در مقاله "برنامه صلح" که در ژوئن ۱۹۱۷ به نگارش در آورده و سپس همراه با مقدمه‌ای در سالهای ۱۹۲۲ و ۱۹۲۴ تجدید چاپ نمود نوشت:

"بدون انتظار برای دیگران، ما به آغاز و ادامه مبارزه در سرزمین خود می‌پردازیم با این اطمینان کامل که ابتکار ما نقطه محرکه‌ای برای مبارزه در کشورهای دیگر خواهد بود. و اما اگر اینطور نشود، آنگاه همانطور که تجربه تاریخی و ملاحظات تئوریک نیز نشان داده است، تصور اینکه مثلا "روسیه انقلابی، قادر خواهد بود که در مقابل اروپای محافظه‌کار مقاومت نماید و یا اینکه آلمان سوسیالیست بتواند در جهان سرمایه‌داری منزوی بماند تصور بیهوده‌ای است."

در سال ۱۹۲۲ تروتسکی در مقدمه کتاب "۱۹۰۵" که خلاصه‌ای از نظریات او پیرامون تئوری "انقلاب مداوم" بود چنین نوشت:

"پیش‌قراول پرولتاریا در اولین مراحل حاکمیتش می‌بایست که نه فقط در حیطة روابط قنودالی بلکه همچنین در عرصه روابط سرمایه‌داری گامهای گسترده‌ای بردارد. در این راه او به تضادهای خصمانه‌ای نه فقط با آن

گروههای بورژوا که به پشتیبانی از او در اولین مراحل مبارزه انقلابی برخاسته بودند، بلکه با توده‌های وسیع دهقانان نیز که با همکاری آنان پرولتاریا بقدرت رسیده بود، برخورد خواهد کرد. تضاد بین دولت کارگری و اکثریت عظیم دهقانان در یک کشور عقب‌افتاده فقط در مقیاس جهانی - یعنی در عرصه انقلاب جهانی پرولتاریائی - قابل حل است."

در سال ۱۹۲۸ در کتاب "انقلاب مداوم" تروتسکی مجدداً "متذکر شد که:

"بحرانهای اقتصادی شوروی صرفاً ناشی از رشد بیمارگونه [اقتصادی] و یک نوع بیماری دوران طفولیت نبوده بلکه ناشی از یک امر بمراتب مهمتر، یعنی محدودیتهای سخت بازار جهانی می‌باشد."

در سال ۱۹۲۷ مجدداً در مقاله "استالینیسیم و بلشویزم" همین بحث تکرار می‌شود.

"بدون پیروزی کم و بیش سریع پرولتاریا در کشورهای پیشرفته دولت کارگری در روسیه ادامه حیات نخواهد داشت. رژیم شوروی در محدوده (نیرو و امکانات) خود یا سقوط نموده و یا به انحطاط خواهد گروید. بعبارت دقیقتر ابتدا فاسد شده و بعد سقوط خواهد کرد. در این رابطه من از سال ۱۹۵۵ به بعد مکرراً مطالبی را به‌نگارش در آورده‌ام. (تاکید از تروتسکی است).

در مقدمه مقاله "برنامه صلح" در سال ۱۹۲۲ تروتسکی نوشت:

"سوسیالیسم فقط بر اساس رشد و شکوفائی نیروهای مولده قابل درک است. . . . تا زمانی که بورژوازی در سایر کشورهای اروپایی در قدرت باشد، ما مجبور خواهیم بود که در جریان مبارزه با انزوای اقتصادی خود به توافقهائی با جهان سرمایه‌داری برسیم. در عین حال می‌توان با اطمینان گفت که این توافقه‌ها در بهترین حالت اینجا و آنجا مرحمی بر زخمهای اقتصادی و یا قدمی به پیش خواهد بود. اما رشد واقعی اقتصاد سوسیالیستی در روسیه فقط بعد از پیروزی پرولتاریا در مهمترین کشورهای اروپا، ممکن خواهد بود."

در سال ۱۹۲۷ در مقاله‌ای تحت نام "تروتسکی به کجا می‌رود" وی اظهار داشت که دولت شوروی:

"بطور مستقیم و یا غیرمستقیم تحت کنترل نسبی بازار جهانی است - اینجا است گنه قضیه، آهنگ رشد (اقتصادی) یک امر دلخواه نیست. این امر بوسیله رشد (اقتصادی) جهان تعیین می‌گردد. زیرا که در تحلیل نهایی صنعت جهانی همه اجزاء خود را کنترل می‌نماید، حتی اگر که آن جزء زیر لوای دیکتاتوری پرولتری قرار داشته و به ساختمان صنعت سوسیالیستی اشتغال داشته باشد."

در "نقد طرح برنامه کمینترن" در سال ۱۹۲۸ نوشت:

"تا آنجا که گارائی کار و یا گارائی یک سیستم اجتماعی در کلیت آن با معیارهای بازار و از طریق معادلات قیمت ارزیابی می‌شود - آنگاه دیگر نه آنقدرها مداخله نظامی بلکه مداخله کالاهای ارزان سرمایه‌داری است که احتمالاً بزرگترین خطر فوری را برای اقتصاد شوروی تشکیل می‌دهد."

(تروتسکی - انترناسیونال ۲ بعد از لنین)

و بالاخره در کتاب "انقلابی که بدان خیانت شد" (۱۹۳۶) نوشت:

"آیا می‌توانیم انتظار داشته باشیم که شوروی در جنگ بزرگ شکست نخواهد خورد؟ به این سؤال صریح ما به صداقت اینطور جواب می‌گوئیم: اگر جنگ فقط در حد یک جنگ باقی بماند، شکست شوروی اجتناب ناپذیر خواهد بود. از لحاظ تکنیکی، اقتصادی و نظامی امپریالیسم به مراتب قویتر می‌باشد. اگر از طریق انقلاب، غرب فلج نشود، امپریالیسم رژیم انقلاب اکتبر را نابود خواهد ساخت... بدون دخالت انقلاب [در غرب]، پایه‌های اجتماعی شوروی، نه فقط در صورت شکست بلکه همچنین در صورت پیروزی، داغان خواهد شد... سرنوشت شوروی در طولانی مدت نه در نقشه‌های ستاد فرماندهی بلکه در نقشه مبارزه طبقاتی تعیین خواهد شد. فقط

پرولتاریای اروپا، که قاطعانه مخالف بورژوازی و در اردوی آنها یعنی دوست - داران صلح قرار گرفته، قادرست که شوروی را از نابودی و یا از خنجر از پشت زدن این "متحدین" حفظ نماید... هیچ پیروزی نظامی قادر نخواهد بود که ارضیه انقلاب اکتبر را، در صورت بقا، امپریالیسم در سایر نقاط جهان، نجات دهد... بیش از هر زمان دیگر امروز سرنوشت انقلاب اکتبر به سرنوشت اروپا و تمام جهان وابسته است."

از مجموعه گفته‌های فوق که به روشنی خط فکری تروتسکی را پیرامون مسئله سوسیالیسم در شوروی و ارتباط آن با انقلاب جهانی ترسیم می‌نماید می‌توان نتیجه گرفت که وی نه فقط تحول سوسیالیستی جامعه را در گرو پیروزی انقلاب پرولتاریا در اروپا می‌دانست، بلکه حتی سرنوشت دولت شوروی را به چگونگی انقلاب در اروپا وابسته کرده، و معتقد بود که بدون کمک دولت پرولتاریا در اروپا، دولت شوروی نیز پایدار نخواهد ماند. البته استدلال تروتسکی در ارتباط با نظریه خود این بود که با فشار اقتصادی و با تهاجم نظامی سرمایه‌داری جهانی دولت شوروی را از پای در خواهد آورد. چون بزعیم او اقتصاد شوروی بخاطر پائین بودن سطح رشد نیروهای مولده و نیز نازل بودن کارآئی کار در آن و همچنین ضعف قدرت نظامی در مقایسه با کشورهای امپریالیستی، قادر به مقاومت در مقابل فشار بازار جهانی و یا حمله نظامی کشورهای امپریالیستی نبود، پس محکوم به فنا بود. البته واقعیت عینی تاریخ بعدها نادرستی این نظریات تروتسکی را بویژه در جریان جنگ دوم و پیروزی نظامی بر فاشیسم هیتلری نشان داد و بار دیگر بر این امر که تروتسکی نه از دینامیک و پتانسیل اقتصاد داخلی شوروی ارزیابی درست داشت و نه از تضادهای درون سیستم سرمایه‌داری جهانی دارای شناخت صحیح بود، صحنه گذارد. کنترل دولت بر تجارت خارجی یکی از عوامل مهم تنظیم کننده روابط اقتصادی شوروی با جهان سرمایه‌داری و یا عبارت دیگر یکی از عوامل بازدارنده فشار بازار جهانی بر بازار داخلی شوروی بود - مسئله‌ای که اساساً مورد توجه تروتسکی واقع نشد. در ضمن تضادهای درونی سیستم سرمایه -

داری و رقابت‌های مابین امپریالیستی باعث شد که هجوم نظامی امپریالیسم در حدود بیست سال پس از صنعتی شدن شوروی و نیرومند شدن آن از لحاظ نظامی صورت گیرد - امری که باز از طرف تروتسکی نادیده گرفته شد. و اما در مورد درک تروتسکی از سوسیالیسم و اینکه چرا سوسیالیسم در یک کشور امکان ناپذیر است، لازم به تذکر است که بخاطر نادقیق بودن درک تروتسکی از سوسیالیسم و مبهم گذاردن تعریف آن، تاکنون بحثهای طولانی و بی‌حاصل و تفسیرهای متعدد و گوناگونی از جانب محافل مختلف هوادار تروتسکی عنوان شده که نه فقط هیچکدام قادر به روشن کردن مسئله نیستند بلکه خود دلیل واضحی بر سردرگمی همه این جریانات و علت مهمی در تعدد گروهها و دستجات تروتسکیستی می‌باشد. در اینجا ما دو تفسیر موجود را به بحث می‌گذاریم. اگر مقصود از سوسیالیسم همان جامعه کمونیستی یعنی جامعه بدون طبقه، دولت، پول، کالا و... باشد، پس به درستی این جامعه فقط در مقیاس جهانی قابل حصول بوده و تا نابودی سیستم سرمایه‌داری جهانی و پیروزی انقلاب پرولتری بین‌المللی متحقق نخواهد شد. پس در این صورت تر سوسیالیسم در یک کشور به مثابه تر جامعه بی طبقه در یک کشور، از لحاظ تئوریک تزی غیر علمی و غیر مارکسیستی بوده و از لحاظ سیاسی کاملا ارتجاعی است، البته به نظر ما آنطور که شواهد نشان می‌دهد، منظور تروتسکی از سوسیالیسم، جامعه بدون طبقه نبوده است چون اساسا نه هیچ یک از کادرهای رهبری حزب بلشویک و نه هیچکدام از رهبران جنبش سوسیالیستی در سطح جهان حداقل تا آن سالها (سالهای دهه ۲۰ و ۳۰)، چنین برداشتی نداشتند که چنین پلمیک وسیع و حادی را الزام آور نموده باشد. درک مجموعه جنبش کمونیستی در جهان و نیز سنت خود حزب بلشویک که بارها توسط کادرهای رهبری حزب فرمولبندی شده بود، چیز دیگری را به ما نشان می‌دهد. و آن اینکه برداشت از سوسیالیسم نه به مثابه جامعه بی طبقه (مرحله نهائی جامعه کمونیستی) بلکه به مثابه "جامعه‌ای که مستقیما از درون جامعه سرمایه‌داری حاصل می‌شود - یعنی اولین شکل جامعه نوین" (لتین) بود. برای روشن شدن کامل این مسئله

شواهد تاریخی متعددی موجود است که به برخی از آنان اشاره می‌نمائیم. مارکس در کتاب "نقد برنامه گنا" (۱۸۷۵) در پلمیک با نظرات لاسال در مورد جامعه سوسیالیستی می‌نویسد:

"مسئله‌ای که در اینجا باید بدان برخورد نمائیم مسئله یک جامعه کمونیستی است، نه آنچنانکه بر بنیادهای خود تکامل یافته، بلکه برعکس، آنچنانکه از درون جامعه سرمایه‌داری زاده می‌شود. این جامعه از همه جهات، از لحاظ اقتصادی، اخلاقی و فکری هنوز مهر آن جامعه کهن را که از درون آن متولد می‌شود، بر پیگر دارد."

و بعد در همان نوشته ادامه می‌دهد:

در مرحله بالاتر جامعه کمونیستی، بعد از آنکه وابستگی برده‌وار فرد بتقسیم کار و به همراه آن آنتی تز بین کار فکری و یدی از بین می‌رود، پس از آنکه کار نه فقط یک وسیله زندگی بلکه خواست اصلی زندگی می‌گردد، پس از آنکه نیروهای مولده نیز با تکامل همه جانبه فرد، رشد می‌یابند، و همه سرچشمه‌های ثروت تعاونی به وسعت بیشتری وفور می‌کنند، فقط در آن زمان می‌توان از افق باریک حقوق بورژوائی در تمامیت آن عبور نموده و بر روی پرچم جامعه نوشت:

"از هر کس به اندازه استعداد - به هر کس به اندازه احتیاج، ..." (تاکیدها از مارکس است).

و لنین نیز در "دولت و انقلاب" (۱۹۱۷) در جمع بندی از نظریات مارکس، سوسیالیسم را دقیقاً "مرحله اول جامعه کمونیستی شناخته و مشخصه آنرا در "تبدیل وسائل تولید به مالکیت عمومی همه جانبه" می‌داند. لنین در این نوشته به صراحت بیان می‌کند که:

"سوسیالیسم نقائص موجود در توزیع [جامعه] و عدم تساوی "حق بورژوائی" را که تا مدت‌ها تا زمانیکه تولیدات [جامعه] بنا بر مقدار کار انجام شده ... تقسیم می‌شود حاکم است، از بین نمی‌برد. در اینجا اصل سوسیالیستی

"مقدار مساوی کار برای مقدار مساوی محصول" متحقق شده است . . . در اینجا هنوز بوجود دولت نیاز هست برای زوال کامل دولت ، کمونیسم کامل لازم است . " (تاکیده‌ها از لنین است)

البته از زمان مارکس تا نوشته " دولت و انقلاب " لنین که در واقع مفاهیم کلاسیک سوسیالیسم و کمونیسم را بیان می‌نماید هیچکس مفاهیم فوق را نفی ننموده بود . حتی پس از انقلاب اکتبر نیز در نوشته‌های متعدد حزبی ، این مفاهیم مورد قبول همه کادرهای حزب و از جمله تروتسکی بوده و جزء سنسن حزب به حساب می‌آمدند . مثلاً " برنامه حزب بلشویک در سال ۱۹۱۹ به صراحت اعلام می‌دارد که " قبل از سازمان یافتن سیستم کمونیستی کاملاً پیشرفته تولید و توزیع کالا ، نابودی پول غیر ممکن است " و یا در کتاب الفبای کمونیسم (نوشته ن . بوخارین و ا . برابراشنسکی) که کتاب آموزشی رسمی حزب از سالهای ۱۹۱۹ به بعد بود . مجدداً " روی مفاهیم کلاسیک فوق تاکید شده و نوشته می‌شود :

" در جامعه سوسیالیستی ، که مثلاً به یک مرحله بینابینی مابین سرمایه‌داری و کمونیسم - اجتناب ناپذیر است ، وجود پول بخاطر اینکه در اقتصاد گالائی نقش دارد ، لازم می‌باشد . . . در جامعه سوسیالیستی این اقتصاد گالائی تا حدودی ادامه خواهد داشت . "

خود تروتسکی نیز در موارد متعددی بغیر از دوران حاد پلمیکش با استالین (نیمه دوم دهه ۲۰ تا نیمه اول دهه ۳۰) ، به این مسئله که جامعه سوسیالیستی مرحله ابتدائی جامعه نوین پس از استقرار دیکتاتوری پرولتاریا " مرحله نخست جامعه کمونیستی است اذعان داشت . مثلاً " او در کتاب " نتایج و چشم اندازها " (۱۹۵۶) ، سوسیالیسم را معادل " تولید کثویراتیو در مقیاس وسیع " معرفی می‌کرد . در کتاب " انقلابی که بدان خیانت شد " (۱۹۳۶) که در واقع مهمترین نوشته او در رابطه با ماهیت جامعه شوروی است ، تروتسکی جامعه سوسیالیستی را اینطور تعریف میکند :

" مارکس این اولین مرحله از جامعه نوین را پائین‌ترین مرحله کمونیسم ، "

در تمایز از بالاترین (مرحله) که مستقیماً " با آخرین فانتوم‌های (Phantoms) خواست نابرابری مادی از بین می‌رود، نامگذارد. بدین معنی سوسیالیسم و کمونیسم معمولاً به مثابه مراحل پائین‌تر و بالاتر جامعه نوین از یکدیگر متمایز می‌شوند. . . . در جامعه کمونیستی دولت و پول از بین می‌رود. از اینرو نابودی تدریجی آنها باید که از جامعه سوسیالیستی آغاز گردد. . . . سوسیالیسم و یا پائین‌ترین مرحله کمونیسم مطمئناً خواستار کنترل شدید مقدار کار و میزان مصرف می‌باشد. اما در هر حال به اشکال انسانی‌تر کنترل نسبت به آنچه که بوسیله نیوچ استثمار سرمایه اختراع شده است، نیازمند است. . . . در مرحله پائین‌تر کمونیسم که همه ما توافق کرده‌ایم آنرا سوسیالیسم بنامیم، حقوقی که برای کار انجام شده پرداخت می‌شود هنوز بر اساس معیار بورژوازی است. یعنی که در ارتباط با مهارت، شدت و غیره پرداخت می‌گردد. " (تاکید از ما است).

از مطالب فوق بخوبی روشن است که نظر تروتسکی در روابط با جامعه سوسیالیستی آنطور که مدافعین وی چون جیمز کانن، بنیان‌گذار تروتسکیسم در آمریکا و ارنست ماندل رهبر انترناسیونال چهارم بعدها ادعا کردند، جامعه سی طبقه، بدون دولت. . . . نبوده بلکه برعکس همان مرحله اول جامعه در روند گذار سوسیالیستی است که مارکس و لنین و همه کمونیست‌ها مرحله اول جامعه کمونیستی می‌دانستند. البته لازم به توضیح است که در جامعه سوسیالیستی، یا جامعه در روند گذار سوسیالیستی - جامعه‌ای که سرمایه‌داری به سوی کمونیسم در حرکت است - نه طبقات از بین رفته و نه مبارزه طبقاتی خاتمه می‌پذیرد. این جامعه بسیاری از خصوصیات جامعه سرمایه‌داری، بویژه در زمینه آنچه که مارکس آنرا "حقوق بورژوازی" می‌نامد، را هنوز دارا است. جامعه سوسیالیستی البته برای استقرار کامل مناسبات سوسیالیستی و حاکم ساختن شیوه تولید سوسیالیستی (شیوه تولید کمونیستی)، که نفی استثمار، نفی طبقات و تضادهای طبقاتی، نفی دولت و نفی تضاد بین کار فکری و کار یدی را الزام آور می‌سازد، کوشش می‌نماید. لیکن نتیجه

نهایی این کوشش فقط با محور سرمایه‌داری در سطح جهان و اساساً "در مقیاس بین‌المللی قابل حصول است. تصور استقرار جامعه بی‌طبقه در یک کشور، یک اتوپی و خیالی خام بیش نیست - اما کوشش در راه ساختمان سوسیالیسم و حرکت بسوی جامعه بی‌طبقه در یک کشور یک تلاش راستین بوده و با تئوری علمی و واقعیت عینی جهان در انطباق کامل قرار دارد.

۱- سالهای ۱۹۳۸ تا ۱۹۴۰

تروتسکی و مسائل جهانی، انترناسیونال ۴ و ناگامی بعدی آن

در اواخر سال ۱۹۳۷ پس از آنکه اپوزیسیون تروتسکی بوسیله حزب ورهیر آن در این زمان - استالین - بکلی شکست خورده بود، وی از شوروی اخراج و سپس در سال ۱۹۳۲ تابعیت شوروی نیز از او گرفته شد. در این سالها تا سال ۱۹۴۰ که در مکزیک به قتل رسید او در کشورهای مختلف بعنوان یک تبعیدی زندگی می کرد. از جمله مهمترین مسائل این دوره زندگی او برخورد وی به مسائل جهانی و کوشش در ایجاد انترناسیونال چهارم می باشد. ما در این بخش از مقاله به اختصار به طرح مسائل فوق می پردازیم:

طی این سالها تروتسکی که اساسا در هیچ یک از احزاب کمونیست جهان پایه ای نداشت و هواداران او عده ناچیزی را تشکیل می دادند، با دید خوش - بینانه و ایده آلیستی خاصی وجود شرایط انقلابی را در اکثر نقاط جهان آماده فرض کرده و اشکال کار را در رهبری آنها می پنداشت. این تفکر - که بعدها در کنفرانس مؤسس انترناسیونال چهارم در سال ۱۹۳۸ فرموله شد - اساس دید تروتسکی را نسبت به مسائل جهانی در دهه ۲۰ و ۳۰ نشان می دهد: "بحران تاریخی بشریت به بحران رهبری انقلابی تقلیل یافته است". بدین ترتیب مسئولیت شکست هر حرکت و هر جنبشی در سطح جهانی بدون ارائه یک تحلیل علمی از اوضاع مشخص آن جنبشها به دوش رهبری جهانی یعنی انترناسیونال بین المللی "کمینترن" گذارده شده و نادرستی سیاست کمینترن بمثابه مقصر اصلی شکست همه این جنبشها شناخته می شد. البته بحث ما در اینجا توجیه سیاست های غلط و

انحرافی کمینترن در زمان استالین نیست. چون واقعیت این بود که این سیاستها در بسیاری از نقاط جهان تاثیرات مهمی در بکجراه کشاندن این جنبشها، تضعیف نیروهای انقلابی و یا تقویت ارتجاع داشتند. (بعنوان مثال می توان از سیاست کمینترن در آلمان، سیاست کمینترن در دوره های اول و سوم انقلاب چین نام برد). بحث ما این است که سیاست های کمینترن هرچند غلط اما نمی توانست تاثیر تعیین کننده بر سرنوشت جنبشهای انقلابی که دارای استحکام داخلی بوده و رهبری قوی انقلابی داشتند بگذارد. تاریخ نشان داد که فقط آن جنبشهایی به انحراف رفتند که اساسا قوام داخلی نداشته و یا بخاطر ضعف درونی و یا ضعف رهبری (احزاب کمونیست) قادر به هدایت پیروزمندان توده ها و کسب قدرت نبودند. این تز که تنها کمینترن مسئول شکست جنبشها بود آنتی تز خود را در این تز که کمینترن مسئول پیروزی انقلاب های جهان بود نشان می دهد. نمونه انقلاب چین، که علیرغم اشتباهات و انحرافات سیاست کمینترن و ضرباتی که این سیاست به آن وارد آورد به پیروزی رسید، و نمونه اسپانیا که ضعف حزب کمونیست و دنباله روی آن از سیاست کمینترن باعث عدم بهره برداری بموقع از موقعیت انقلابی و ابتکارات توده ها در ژوئیه ۱۹۳۶ شده و بالاخره به شکست آن در ۱۹۳۹ انجامید، نمونه های خوبی در اثبات بحث ما است. از ذکر مثال حزب توده و سیاست کمینترن در ایران فعلا در می گذریم. در اواخر دهه ۳۰ با این دید که بحران بشریت ناشی از بحران رهبری است و با این ارزیابی که انترناسیونال سوم فاسد شده و همگی احزاب وابسته به آن نیز به جریانهای ضد انقلابی تبدیل شده اند، تروتسکی تنها راه نجات بشریت را در تشکیل انترناسیونال چهارم براساس نظریات "انقلاب مداوم" تشخیص داد و از این رو انترناسیونال چهارم با شرکت چند جریان کوچک منشعب از احزاب کمونیست وقت در آمریکا و اروپا، در سپتامبر ۱۹۳۸ رسماً "تاسیس شد. در برنامه انترناسیونال چهارم ضمن ارائه سری خواستهائی تحت نام "خواسته های انتقالی" که در ارتباط با مسائل روز طبقه کارگر تدوین شده بود، اظهار اطمینان شده بود که انقلاب سوسیالیستی آینده در جهان تحت این

برنامه و زیر هدایت سیاسی انترناسیونال چهارم به پیروزی خواهد رسید. بدین طریق در " برنامه انتقالی " اعلام شد که:

" بحران رهبری پرولتاریائی که به بحران فرهنگ بشری تبدیل شده فقط از طریق انترناسیونال چهارم قابل حل است . . . سرنگونی موسولینی ، هیتلر و عوامل و مقلدینشان فقط بوسیله انترناسیونال چهارم انجام خواهد گرفت. " فقط انترناسیونال چهارم " قادر به تجدید حیات رژیم شوروی و تضمین پیشرفت آن بسوی سوسیالیسم است . "

و بالاخره در پیام به هواداران آمریکائی خود ، تروتسکی اعلام نمود که :

" در طول ۱۰ سال آینده برنامه انترناسیونال چهارم راهنمای میلیونها انسان خواهد شد و این انقلاب بیون میلیونی در زمین و بهشت طوفان بپا خواهند کرد . "

در اکتبر ۱۹۳۸ تروتسکی مجدداً " در ارتباط با نتایج جنگ پیش بینی کرد که :

" در ماههای اول جنگ ، یک جریان ارتجاعی طوفانزا در میان توده های زحمتکش شکل خواهد گرفت . اولین قربانیان این جریان ارتجاعی ، همراه با فاشیزم ، احزاب انترناسیونال دو و سه خواهند بود . سقوط آنها [این احزاب] برای یک جنبش مسلم انقلابی که برای انجام خود هیچ محور دیگری جز انترناسیونال چهار نخواهد یافت ، شرط ضروری است . گادرهای آبدیده آن [انترناسیونال چهار] زحمتکشان را به سوی تهاجم بزرگ رهبری خواهند کرد . "

یک سال بعد در سپتامبر ۱۹۳۹ در مقاله " در دفاع از مارکسیسم " باز در رابطه با نتایج جنگ و رابطه آن با انقلاب تروتسکی اعلام کرد که اگر " جنگ حاضر " در هیچ یک از کشورهای پیشرفته به انقلاب نینجامد ، هیچ چیز دیگری جز اعتراف به اینکه برنامه سوسیالیستی که بر اساس تضادهای درونی جامعه سرمایه داری طرح شده بعنوان یک اتوبی خاتمه یافته ، وجود نخواهد داشت .

در چنین صورتی " ما بدون شک مجبور خواهیم شد که مسئله تجدید نظر در درک خود را از عصر حاضر و نیروهای محرکه آن ، مورد بررسی قرار دهیم . " این مسئله " مطلقا بدیهی است که اگر پرولتاریای بین‌المللی ، در نتیجه تجربه تمام عصر حاضر و جنگ اخیر ، نتواند حاکمیت خود را بر جامعه تثبیت کند ، آنگاه این نشان بیهوده بودن همه امیدها برای انقلاب سوسیالیستی خواهد بود چون دیگر انتظار شرائط مساعدتر غیر ممکن می‌باشد . "

و بالاخره در آخرین سال حیاتش در مه ۱۹۴۰ نوشت :

"انترناسیونال چهار از لحاظ تعداد و از لحاظ آمادگی از موقعیت فوق‌العاده بهتری نسبت به جانشینانش در ابتدای جنگ گذشته برخوردار است . انترناسیونال چهار وارث مستقیم بلشویسم در دوران شکوفائی آن میباشد"

لیکن و اقیانوس تاریخ پیش‌بینی‌های انترناسیونال چهار را رد کردند . اولاً "پایان جنگ به بحران‌های اقتصادی شکننده در شرق و غرب ، آنتور که در برنامه انتر-ناسیونال چهار پیش‌بینی شده بود ، نینجامید ، بلکه بر عکس از طریق رفرمهای گسترده ، بویژه در غرب و با کمک امپریالیسم آمریکا ، اروپای غربی و ژاپن دوران رونق اقتصادی نوینی را در پیش گرفته و سیستم پارلمانتاریسم بورژوائی مجدداً " در غرب حاکم شد . ثانياً " و از آن مهمتر هیچ انقلاب سوسیالیستی برهبری احزاب تروتسکیست انترناسیونال چهار به پیروزی نرسید . بلکه بعکس بسیاری از احزاب کمونیست که به غلط از طرف تروتسکی احزاب "استالینیست" و آلت دست‌کمینترین ارزیابی شدند موفق به کسب پیروزی در کشورهای خود شده و ضربات سختی را بر پیکر امپریالیسم وارد آوردند . نمونه انقلاب چین برهبری مائو و انقلاب ویتنام تحت رهبری هوشی مینه از نمونه‌های بارزی هستند که نادرستی ارزیابی‌های تروتسکی را در مورد شرائط جهانی نشان می‌دهند . در مورد شوروی نیز نه تنها پیش‌بینی تروتسکی مبنی بر شکست آن در جنگ نادرستی خود را نشان داد ، بلکه

با کمک نظامی شوروی اروپای شرقی نیز از زیر یوغ فاشیسم نجات پیدا کرده و شرایط نوینی در این کشورها حاکم شد که فعلا مورد بحث ما نیست. همچنین نمونه انقلاب کوبا که بدون کمک و هدایت انترناسیونال چهارم در اواخر دهه ۵۰ به پیروزی رسید، بار دیگر صحت بحث ما مبنی بر بیکیفیتی انترناسیونال چهارم و غلط بودن پیش‌بینی‌های آنرا نشان می‌دهد. بدین ترتیب علیرغم همه امیدها و آریه‌های تروتسکی نسبت به آینده انترناسیونال چهارم و رسالتی که قرار بود در ارتباط با رهبری و هدایت انقلابهای جهان به انجام رساند، این سازمان نه فقط نتوانست در هیچ نقطه‌ای از جهان رهبری انقلاب سوسیالیستی را بدست گیرد، بلکه حتی در سطح توده‌های هم موفق نشد به یک سازمان سیاسی زنده با پایه توده‌ای تبدیل شود. سرنوشت غم‌انگیز انترناسیونال چهارم پس از مرگ تروتسکی چیزی جز انشعابات متعدد که امروز ما شاهد تکه‌پاره‌های غیر موثر آن هستیم نبود.

۷- تروتسکی و انقلاب مداوم

یکی از مهمترین اختلافات تروتسکی و لنین قبل از اکتبر و بدون تردید مهمترین مسئله‌ای که بعدها محور شکل تروتسکیست‌های جهان شد، بحث پیرامون تز تروتسکی معروف به "انقلاب مداوم" است. تز "انقلاب مداوم" چنانکه خود تروتسکی در سال ۱۹۳۹ نوشت بینش اصلی او را نسبت به انقلاب روسیه نشان می‌دهد، بینشی که هم با نظریات بلشویکها و هم منشویکها متفاوت بود. برای فهم صحیح این بحث لازم است که به ریشه‌های تاریخی آن در دوره‌های مختلف جنبش سوسیال دموکراسی روسیه بپردازیم. ما در قسمت‌های قبل به جنبه‌های مهمی از نظریه "انقلاب مداوم" پیرامون مسئله ساختمان سوسیالیسم در شوروی و همچنین مسئله انقلاب جهانی برخورد کردیم، در اینجا قصد ما بر اینست که به بررسی "انقلاب مداوم" آنطور که قبلا محور اختلافات لنین و تروتسکی بود بپردازیم و مسئله را از این زاویه توضیح دهیم. در ابتدا باید متذکر شویم که مفهوم "انقلاب مداوم" از مفاهیمی است که اولین بار توسط مارکس و انگلس درباره لزوم تداوم وظائف دموکراتیک و سوسیالیستی انقلاب مطرح شد. آنها اینطور استدلال می‌کردند که:

"منافع و وظائف ما حکم می‌کند که انقلاب را تا زمانیکه کم و بیش همه طبقات مالک از مواضع حاکمیت خود ساقط نشده‌اند، تا زمانیکه پرولتاریا قدرت دولتی را کسب نموده و بسوی سوسیالیسم در تمام کشورهای مسلط دنیا به پیش رود بطور مداوم ادامه بدهیم... آوای جنگ کارگران باید انقلاب در تداوم باشد."

تروتسکی با استفاده از این مفهوم انقلاب مداوم که توسط بنیانگذاران مکتب سوسیالیسم علمی عنوان شده بود، تز "انقلاب مداوم" خود را بدین ترتیب

"بنظر ما انقلاب روسیه شرائطی را ایجاد خواهند کرد که در آن کارگران می‌توانند قدرت [سیاسی] کسب کنند - و در صورت پیروزی انقلاب باید که اینطور شود - قبل از اینکه سیاستمداران لیبرالیسم بورژوازی فرصت به نمایش گذاردن استعداد خویش را برای کسب حاکمیت بیابند مسئله بنا براین بر سر یک " دولت موقت انقلابی " ، یک شعار توخالی که جریان تاریخ قرار است یک محتوایی بدان بدهد ، نیست بلکه بر سر یک دولت انقلابی گارگری یعنی کسب قدرت بوسیله پرولتاریای روسیه است از مطالب فوق روشن می‌گردد که ما چطور به ایده " دیکتاتوری پرولتاریا و دهقانان " برخورد می‌نمائیم . مسئله بهیچوجه اینطور نیست که آیا ما آنرا اصولی می‌دانیم و یا اینکه " ما خواهان " این شکل از همکاری سیاسی هستیم و یا خیر . ما اینطور فکر می‌کنیم که این مقوله - حداقل بمعنای مستقیم و بلافاصله آن - قابل تحقق نیست . در واقع امر این چنین شکل از ائتلاف ایجاب می‌کند که یا یکی از احزاب بورژوازی موجود دهقانان را تحت تاثیر خود قرار دهد و یا اینکه دهقانان حزب قدرتمند و مستقل خودشان را بوجود آورند - اما تلاش ما بر این بود که نشان دهیم که هیچکدام از این راهها امکان پذیر نیست . . . از اولین لحظاتی که قدرت می‌رسد ، پرولتاریا مجبور خواهد شد که از تضاد بین فقرا و ثروتمندان روستا ، بین پرولتاریای کشاورزی و بورژوازی کشاورزی پشتیبانان خود را بیاید . درحالیکه عدم همگونی دهقانان مشکلاتی ایجاد نموده و اساس سیاست پرولتاریا را محدود می‌سازد . ناگافی بودن درجه تجزیه طبقاتی ، مشکلاتی را در مقابل پیشبرد مبارزه طبقاتی رشد یافته که پرولتاریای شهری به آن تکیه می‌نماید ، ایجاد خواهد نمود . عقب افتادگی دهقانان چهره متخاصم خود را به کارگران نشان خواهد داد . . . به این دلیل هیچگونه بحثی پیرامون هیچگونه شکل خاصی

از دیکتاتوری پرولتاریا، از دیکتاتوری دموکراتیک پرولتاریا (و یا دیکتاتوری کارگران و دهقانان) در انقلاب بورژوازی نمی‌تواند وجود داشته باشد. طبقه کارگر نمی‌تواند بدون امتناع از خارج شدن از محدوده برنامه دموکراتیک دیکتاتوری خود را حفظ نماید. هرگونه ابهامی روی این مسئله نابود کننده است. این امر سوسیال دموکراسی را از همان ابتدا به مصالحه خواهد کشید. زمانیکه در محدوده منابع خویش باقی بماند، طبقه کارگر روسیه بطور اجتناب ناپذیر در لحظه‌ای که دهقانان به او پشت کنند بوسیله ضد انقلاب خرد خواهد شد. در آن صورت هیچ چاره دیگری جز اینکه سرنوشت حاکمیت سیاسی خویش و از اینرو سرنوشت کل انقلاب روسیه را با سرنوشت انقلاب سوسیالیستی در اروپا پیوند دهد، نخواهد داشت. " (تاکیدها از تروتسکی است) (نتایج و چشم اندازها)

و در کتاب " انقلاب مداوم " که در واقع ۱۱ سال پس از انقلاب اکتبر و ۲۲ سال پس از " نتایج و چشم اندازها " به نگارش درآمده در ادامه همین بحث چنین می‌خوانیم :

" دیکتاتوری پرولتاریا که بمثابه رهبر انقلاب دموکراتیک به قدرت رسیده، به سرعت زیاد و بطور اجتناب ناپذیری با وظائفی که اجرای آنها به نفوذ گسترده در حق مالکیت بورژوازی بستگی دارد، مواجه خواهد شد. انقلاب دموکراتیک مستقیماً "به انقلاب سوسیالیستی متحول خواهد شد و از این طریق یک انقلاب مداوم می‌گردد. . . . دیکتاتوری دموکراتیک پرولتاریا و دهقانان بمثابه رژیمی که بخاطر محتوای طبقاتی آن از دیکتاتوری پرولتاریا متمایز می‌باشد فقط در صورت تشکیل یک حزب مستقل انقلابی که منعکس کننده منافع دهقانان و بطور کلی دموکراسی خرده بورژوازی باشد قابل تحقق است. . . . در کشوری که پرولتاریا در نتیجه انقلاب دموکراتیک به قدرت رسیده، سرنوشت بعدی دیکتاتوری [پرولتاریا] و سوسیالیسم در تحلیل

نهایی نه آنقدرها به نیروهای مولده درونی بلکه به تکامل انقلاب سوسیالیستی بین‌المللی بستگی دارد" (تاکید از تروتسکی است)

وبالاخره در مقدمه‌های که در سال ۱۹۲۹ بمناسبت انتشار چاپ روسی کتاب "انقلاب مداوم" نوشت، تروتسکی زمینه‌های اصلی تئوری "انقلاب مداوم" را به این شرح توضیح می‌دهد که این تئوری:

"در درجه اول - مسئله‌گذار از انقلاب دموکراتیک به انقلاب سوسیالیستی را در بر می‌گیرد. این در واقع ریشه‌های تاریخی تئوری است." "جنبه دوم تئوری "انقلاب مداوم" در ارتباط با مسئله انقلاب سوسیالیستی است. برای یک مدت زمان طولانی نامعین و در جریان مبارزه درونی دائمی، همه مناسبات اجتماعی تغییر شکل می‌یابند."

"خصلت بین‌المللی انقلاب سوسیالیستی که جنبه سوم تئوری انقلاب مداوم می‌باشد، از حقیقت گمنونی اقتصاد و ساخت اجتماعی بشری ناشی می‌شود. در حالت انزوای دیکتاتوری پرولتاریا، تضادهای داخلی و خارجی بطور اجتناب‌ناپذیری در کنار پیشرفت‌های انجام شده رشد خواهند کرد. در صورت انزوا، دولت پرولتری می‌بایست که بالاخره قربانی این تضادها گردد. راه نجات از این تنگنا، تنها در پیروزی پرولتاریای کشورهای پیشرفته نهفته است."

از مجموعه مطالب فوق خط اصلی تر "انقلاب مداوم" تروتسکی روشن می‌گردد و ما آنرا بدین ترتیب خلاصه می‌نمائیم:

۱ - پیروزی انقلاب بورژوازی روسیه در گرو کسب قدرت سیاسی توسط پرولتاریا است.

۲ - از آنجا که دهقانان نمی‌توانند حزب مستقل سیاسی خود را به وجود آورند، پس دیکتاتوری دموکراتیک کارگران و دهقانان قابل تحقق نیست.

۳ - پس از کسب قدرت پرولتاریا نمی‌تواند در محدوده برنامه‌های دموکراتیک

باقی بماند بلکه باید با تداوم انقلاب به اجرای برنامه‌های سوسیالیستی بپردازد.
 ۴ - سرنوشت انقلاب روسیه به سرنوشت انقلاب سوسیالیستی در اروپا بستگی دارد.

مبحث اول در واقع بحث پارووس بود که با حرکت از شعار " دولت تزار نه، دولت کارگری آری " مسئله سرنوشتی تزاریسم را عمل مستقیم کارگران دانسته و لذا دولت کارگری را دولت آینده روسیه می‌دید. در این نظر به مسئله‌ای که اصلا برخورد نمی‌شد چگونگی کسب قدرت توسط کارگران در شرائط کشور عقب افتاده‌ای چون روسیه بدون شرکت و پشتیبانی مستقیم دهقانان و سایر زحمتکشان بود. تروتسکی که بشدت در این دوران (۱۹۰۷ - ۱۹۰۵) تحت تاثیر نظرات پارووس قرار داشت - " بدون شک او [پارووس] تاثیرات مهمی بر تکامل شخصی من بویژه در ارتباط با درک اجتماعی، انقلابی عصر ما، گذاشت " - با وجودیکه بعدها از همکاری سیاسی با پارووس منصرف شده و خط فاصل سیاسی با او کشید، خطوط اصلی تز " انقلاب مداوم " خود را ملهم از این نظریات در نوشته " نتایج و چشم - اندازها " و سایر نوشته‌هایش منعکس نمود. از آنجا که بحث شرائط انقلاب بورژوا - دموکراتیک روسیه، نقش دهقانان و نظرات تروتسکی در کم بها دهی به دهقانان در قسمتهای قبلی مقاله مورد بحث قرار گرفته است از طرح مجدد بحث در اینجا خودداری می‌نمائیم.

۲ - دیکتاتوری دموکراتیک کارگران و دهقانان قابل تحقق نیست چون دهقانان نمی‌توانند حزب سیاسی مستقل خود را بوجود آورند. نکته‌ای که در اینجا باید مورد توجه قرار گیرد استدلال تروتسکی در مخالفت با تز دیکتاتوری کارگران و دهقانان است. وی استدلال می‌کند که از آنجا که دهقانان قادر به تشکیل حزب مستقل سیاسی خود نیستند و از آنجا که دیکتاتوری دو طبقه ناگزیر وجود و همکاری مشترک نماینده‌های سیاسی (احزاب) آنها را طلب می‌کند، پس از این رو این امر قابل تحقق نیست چون یکی (کارگران) می‌تواند حزب خود را به وجود آورد و دیگری (دهقانان) نمی‌تواند بنابراین دیکتاتوری مشترک این دو امکان -

پذیر نیست. عبارت دیگر اگر دهقانان و یا هر نیروی اجتماعی دیگری مثلا خرده بورژوازی شهر قادر به ایجاد تشکل مستقل طبقاتی خود - بزم تروتسکی (حزب) - بود، وی دیکتاتوری مشترک آنها را کاملا صحیح و امکان پذیر می دانست و مخالفتی با ارائه این فرمول نداشت اما چون این مسئله (تشکیل حزب مستقل طبقاتی) در مورد دهقانان صدق نمی کند، پس امکان دیکتاتوری دو طبقه وجود ندارد. در این مورد توضیح بیشتری لازم است. اولاً که اینطور نیست و لزوم همکاری مشترک دو و یا چند طبقه لزوماً در گرو تشکیل حزب آنها نیست. ما زمانیکه از طبقات و همکاری آنها در یک روند مبارزه مشترک صحبت می کنیم از یک واقعیت عینی جامعه که ضرورت مبارزه آنها می طلبد سخن می گوئیم. ایسن همکاری براساس ضرورت تاریخی برای پیشبرد مبارزه قرار گرفته و دقیقاً "یک همکاری طبقاتی برای نابودی دشمنی مشترک است. مراد این نیست که همکاری طبقاتی را در گرو تشکیل احزاب طبقاتی ببینیم. مراد این است که نیروهای سیاسی که کم و بیش این طبقات و یا بخشی از آنها را نمایندگی نموده و در جهت پیشبرد اهداف آنها مبارزه مینمایند بتوانند براساس یک برنامه مشترک مبارزه مشترک را سازمان داده و بر علیه دشمنی مشترک به پیش برند. حال در طول مبارزه اگر این احزاب بوجود آیند آنوقت همکاری موثر و گسترده ای که از توان بیشتری نیز برخوردار خواهد بود بین ایسن نیروها صورت خواهد گرفت. اما اگر احزاب بوجود نیامدند، همکاری طبقاتی خاتمه نخواهد یافت و اشکال و ضوابط دیگری پیدا خواهد کرد. پس پیش شرط همکاری طبقاتی وجود احزاب طبقاتی نیست، گرچه وجود احزاب طبقاتی این همکاری را عمیق تر و پایدارتر خواهد ساخت. زمانیکه لنین از اتحاد کارگران و دهقانان بعنوان ستون فقرات انقلاب روسیه صحبت می کرد، درک او دقیقاً "همکاری این دو نیروی اجتماعی برای پیشبرد امر انقلاب بود. مقصود او این نبود که همکاری کارگران و دهقانان فقط در چارچوب احزاب کارگری و دهقانی میسر است. مقصود این بود که این همکاری طبقاتی به هر شکلی که امکان پذیر بود انجام شود. البته در طول روند انقلاب روسیه و قبل از ۱۹۰۵ حزب طبقه کارگر بوجود آمده

بود و نیازی برای ایجاد آن وجود نداشت. اما در مورد دهقانان لنین معتقد بود که بخاطر ناهمگونی این طبقه و پراکنده بودن آن می‌بایست که ابتدا با ایجاد کمیته‌های دهقانان در ده - کمیته دهقانان فقیر، متوسط الحال و غیره - به مبارزه طبقاتی این نیروی بزرگ اجتماعی بر علیه فئودالها دامن زد. و سپس شرایط همکاری نزدیک بین سلولهای حزبی کارگران و این کمیته‌ها را بوجود آورد. این کمیته‌ها و کمیته‌های زمین می‌توانستند در روند مبارزه، حتی شوراهای نمایندگان دهقانان را در سطوح مختلف ایجاد نموده و با شوراهای کارگری همکاری نمایند. چنانکه این امر بعدها در دوران انقلاب فوریه و سپس اکتبر بوقوع پیوست و تاریخ شاهد همکاری نزدیک و سراسری کارگران و دهقانان در چارچوب شوراهای نمایندگان کارگران، دهقانان و سربازان در آن زمان بود که در واقع پیروزی انقلاب را تضمین نمودند.

ثانیا " این ادعا که در روسیه از لحاظ تاریخی دهقانان هیچگاه نتوانستند احزاب خود را بوجود بیاورند صحیح نیست. از اواخر قرن نوزدهم شاهد مبارزه احزاب و دستجات نارودینکی بر ضد تزاریزم می‌باشیم که حتی براساس تفکر خاص طبقاتی خود به نوعی " سوسیالیسم دهقانی " اعتقاد داشته و دهقانان را بعنوان نیروی اصلی انقلاب دارای رسالت استقرار سوسیالیسم در روسیه می‌شناختند. از آن گذشته این واقعیت که وارشین نارودنیکها با ایجاد حزب " سوسیالیست انقلابی " (اس آر) در اوائل قرن بیستم و نقش مهمی که حتی تا انقلاب اکتبر بازی نمودند، از لحاظ سیاسی نماینده تمایلات و منافع طبقاتی دهقانان بودند بار دیگر نادرستی ادعای تروتسکی را نشان می‌دهد. چنانکه می‌دانیم حزب اس آر پایه‌های بسیار قوی در شوراهای دهقانی داشت و جالب اینکه اس آرهای چپ بعنوان نمایندگان سیاسی دهقانان فقیر با بلشویکها در تشکیل اولین دولت انقلابی سوسیالیستی، پس از اکتبر، متحداً همکاری داشتند و حتی خود لنین و بلشویکها برنامه ارضی اس آرهای چپ را بعنوان برنامه حزب در رابطه با دهقانان قبول کردند. پس می‌بینیم که نظر تروتسکی، هم بر این پایه

که همکاری طبقاتی را تعادل همکاری احزاب طبقاتی پنداشته و هم از این لحاظ که وجود حزب دهقانی را در روسیه نفی می‌کند، نادرست می‌باشد. اما اشکال فرمول دیکتاتوری کارگران و دهقانان لنین در جای دیگری است. اشکال این فرمول این است که اتحاد و همکاری مشترک طبقاتی را مساوی اعمال دیکتاتوری مشترک طبقاتی می‌پندارد. یعنی اتحاد کارگران و دهقانان مساوی دیکتاتوری کارگران و دهقانان است. تردیدی نیست که تز لنین مبنی بر اتحاد کارگران و دهقانان تحت رهبری حزب طبقه کارگر بعنوان شرط اساسی پیروزی انقلاب روسیه تری کاملاً درست و علمی است و هیچ شبهه‌ای چه از لحاظ تفوریک و چه از لحاظ فاکت‌های تاریخی در صحت آن نمی‌تواند وجود داشته باشد. لیکن بنظر ما آنطور که لنین تز خود را در چارچوب دیکتاتوری کارگران و دهقانان فرموله می‌نماید، نحوه فرموله نمودن وی از لحاظ متدولوژیک ناصحیح می‌باشد. مسئله این نیست که وجود و یا عدم وجود حزب دهقانان، دیکتاتوری کارگر و دهقانان را ممکن و یا ناممکن می‌سازد - آنطور که تروتسکی عقیده داشت - مسئله این است که حتی در صورت وجود حزب دهقانان و یا هر حزب خرده بورژوازی دیگری، اساساً اعمال دیکتاتوری مشترک بمعنای طبقاتی آن غیر علمی و غیر ممکن است. چون دیکتاتوری طبقاتی را نه فقط بمعنای انهدام مناسبات گذشته مثل نابودی فئودالیسم بلکه در عین حال و از آن مهمتر بمعنای ایجاد یک نظام نوین باید در نظر گرفت. امری که مثلاً بخاطر وجود تضاد بین دید طبقاتی دهقانان و دید طبقاتی کارگران نسبت به نظام آینده جامعه، مشترکاً توسط این دو طبقه نمی‌تواند اعمال گردد. پس انتقاد ما در اینجا به فرمول لنین می‌باشد هر چند که تز او را در مورد اتحاد طبقاتی کارگران و دهقانان صحیح دانسته و در مقابل نظرات "انقلاب مداوم" تروتسکی از آن دفاع می‌نمائیم. (۱) البته لازم به توضیح است که تز "انقلاب مداوم" تروتسکی آنطور که در پلمیک و مخالفت با نظر لنین پیرامون دیکتاتوری

۱ - برای بحث بیشتر در این زمینه به کتاب "انقلاب دموکراتیک یا سوسیالیستی" از انتشارات سازمان وحدت کمونیستی مراجعه شود.

دموکراتیک کارگران و دهقانان در سال ۱۹۲۸ اعلام شده و در سال ۱۹۳۹ نیز به عنوان بینش سوم از انقلاب روسیه از آن نام برده شد، در همان نوشته معروف به "انقلاب مداوم" از طرف خود تروتسکی پس گرفته می شود. وی پس از گذار از پیچ و خم های زیاد و ارائه بحث های طولانی در اثبات نادرستی تز "دیکتاتوری دموکراتیک" لنین، سرانجام می نویسد:

"من گاملا محتوای لنینی دیکتاتوری دموکراتیک را قبول می کنم و فقط خواستار تعریف دقیقتر از مکانیزم سیاسی آن، یعنی مستثنی نمودن آن نوع ائتلاف که پرولتاریا فقط یک گروهان در میان اکثریت خرده بورژوازی میباشد هستم."

(تروتسکی - انقلاب مداوم)

بحث سوم - یعنی این امر که پرولتاریا نباید پس از کسب قدرت در چارچوب برنامه های دموکراتیک باقیمانده و باید دست به تحول سوسیالیستی جامعه بزند، مسئله واضح و روشنی است و هیچ کمونیست واقعی آنرا نفی نمی نماید. تعمیق تحول سوسیالیستی در مناسبات تولیدی و روابط اجتماعی جامعه، دامن زدن به انقلاب فرهنگی در سطح شهر و ده، کوشش در تخفیف تضاد بین کار فکری و کار پیدی و ... از جمله مجموعه اقداماتی هستند که هر دولت پرولتری که شایسته این نام باشد، ملزم به اجرای آنست و در این ارتباط هیچ تردیدی وجود ندارد. پس این مسئله نمی تواند مسئله مورد اختلاف جنبش کمونیستی باشد و طرح آن به عنوان یک تز خاص تئوریک مارکسیستی از طرف تروتسکی بنظر ما زائد و غیر لازم می باشد.

در مورد نکته چهارم - وابستگی سرنوشت انقلاب روسیه به سرنوشت انقلاب جهانی - ما به تفصیل در بخش سوسیالیسم در یک کشور نظر خود را توضیح دادیم و نشان دادیم که تروتسکی نه تنها ادامه ساختمان سوسیالیسم در شوروی را نفی می کرد بلکه حتی دولت شوروی را بخاطر فشارهای نظامی اجتناب ناپذیر سرمایه داری جهانی محکوم به فنا می دید.

۸- تروتسکیسم از دید تروتسکی

تروتسکی در مورد اختلافات خود با بلشویکها در سالهای قبل از ۱۹۱۷ می نویسد:

"در آن زمان نظرگاه من نسبت به منشویکها از نظریه لنین کاملا متفاوت بود. من تصور می کردم که باید برای وحدت بلشویکها و منشویکها در چارچوب حزب واحد مبارزه کرد. لنین بر آن بود که برای پاکسازی حزب از منبع اصلی نفوذ بورژوازی بر پرولتاریا، باید انشعاب با منشویکها را تعمیق نمود. من بعدها نوشتم که اشتباه سیاسی اساسی من این بود که شکاف بین بلشویسم و منشویسم پیرامون مسائل اصولی را بموقع درک نکردم. بهمان دلیل من به مفهوم مبارزه تشکیلاتی - سیاسی لنین علیه منشویسم و علیه خط آشتی طلبانهای که خود من پیرو آن بودم پی نبردم. اختلافات عمیقی که سالها من را از بلشویکها متمایز کرده بود و در خیلی از موارد نیز مرا در تضاد سخت و متخاصمانه ای با بلشویسم قرار می داد، بطور خیلی واقع - بینانه ای و در ارتباط با جناح منشویسمها بیان شده اند. من با این دید اساسا "غلط تصور می کردم که روند انقلاب و فشار توده های پروولتری بالاخره هر دو جناح را وادار خواهد ساخت که راه یکسانی را دنبال نمایند. بدین جهت من انشعاب را یک عامل غیر لازم بازدارنده برای نیروهای انقلاب می پنداشتم. لیکن از این جهت که بلشویکها نقش فعالی را در انشعاب داشتند - چون از دیدگاه لنین فقط از طریق خط کشی قاطعانه نه فقط در زمینه ایدئولوژیک بلکه در زمینه تشکیلاتی، این امکان وجود داشت که خصلت انقلابی حزب پرولتاریا را تضمین نمود (و تمام تاریخ بعدی کاملا" صحت این سیاست را اثبات کرد) - "آشتی طلبی" من، مرا در پیچ و

خم‌های متعددی در تضاد خصمانه با بلشویسم قرار داد. مبارزه لنین با
 منشویسم بطور اجتناب‌ناپذیری با مبارزه علیه "آشتی‌طلبی" که اغلب با
 عنوان "تروتسکیسم" نام‌گذاری شده بود همراه بود... در مبارزه علیه
 "صف‌بندی‌های گلی" و انشعابات درون جنبش سوسیال دموکراسی، آنچنان
 که متذکر شدم من به تضادهای سختی با ایدئولوژی و روشهای تشکیلاتی که
 بر اساس آن لنین به تدارک، سازندگی و آموزش حزب امروز ما نشسته بود
 برخورد کردم. کلمه "لنینیسم" در آن زمان در جناح بلشویک وجود
 نداشت - خود لنین اساساً اجازه به این کار نمی‌داد. فقط پس از بیماری
 او و پیروژه پس از مرگش حزب کلمه لنینیسم را مورد استفاده قرار داد، و
 بطور سرّی خلاقیت فوق‌العاده‌ای را که حیات لنین بشمار می‌رفت جذب
 نمود. این کلمه در مقابل مارکسیسم نیست بلکه مشتمل بر هر آنچه نوینی
 که مکتب جهانی مارکسیسم چه از لحاظ تئوری و چه در زمینه پراتیک تحت رهبری
 لنین غنا یافته می‌باشد... از لحظه‌ای که من به لزوم قاطعانه یک مبارزه تا
 به آخر یا دفاع طلبی پی‌بردم، موضع لنین در همه جوانب آن برایم روشن
 شد. چیزی که زمانی "انشعاب طلبی"، "کارشکنی" و غیره بنظرم میرسید
 اکنون دیگر یک مبارزه سالم و بطور بی‌نظیری، دور اندیشانه برای تأمین
 استقلال حزب پرولتاریا شده بود. نه فقط روشهای سیاسی و اسلوب
 تشکیلاتی لنین، بلکه همچنین همه شخصیت سیاسی و انسانی وی در افق
 جدیدی، در افق بلشویسم - یعنی در افق حقیقی لنینیستی جلوه‌گر شد.
 فقط پس از بلشویک شدن می‌توان به درک و تفهیم ارزش لنین پی‌برد. از
 آن پس هیچگاه دیگر مسئله "تروتسکیسم" - تا به یک گرایش خاص برایم
 مطرح نبود. دیگر هیچوقت طرح این یا آن مسئله از زاویه خاص "تروتسکیسم"
 به فکرم خطور نکرد. این مسئله که من با دید جان‌نشین ساختن تروتسکیسم به
 جای لنینیسم وارد حزب شدم، دروغ بزرگی است... البته می‌توان مرا
 برای اینکه زودتر از اینها به درک صحیح از منشویسم نرسیدم ملامت کرد.

یعنی که می‌توان مرا بخاطر اینکه در سال ۱۹۰۳ بلشویک نشدم مورد سرزنش قرار داد. اما هیچ‌کس یک مسیر تکاملی را بطور دلخواه انتخاب نمی‌کند. من یا گذار از راه دراز و پر پیچ و خمی به بلشویسم رسیدم. در این راه من هیچ منافع دیگری جز منافع انقلاب و پرولتاریا نداشتم. من علیه لنینیسم در آن زمانیکه تصور می‌کردم بطور ناصحیحی طبقه کارگر را به تجزیه می‌کشاند مبارزه کردم. وقتیکه من به اشتباهات خود در نتیجه سالها تجربه پی بردم، به لنینیسم ملحق شدم. البته من مسئولیت سیاسی اینکه مسیر دایره‌وار تکامل را پیمودم بعهدہ می‌گیرم... من هیچ‌کجا به این امر که بلشویسم، آنطور که از تاریخ ماقبل انقلابی خود متحول شد، به تغییر ماهوی در زمینه تروتسکیسم نیازمند است، حتی اشاره هم نکرده‌ام. برعکس به صراحت می‌گویم که یکی از عناصر اساسی تشکیل بلشویسم مبارزه علیه آن جریاناتی بود که به نام تروتسکیسم شناخته شده‌اند.

(تروتسکی "درباره اختلافات ما" ۳۰ نوامبر ۱۹۲۴)

"من تحت هیچ شرایطی این اتهام را مبنی بر اینکه از یک سیاست خاصی ("تروتسکیسم") دفاع نموده و اینکه قصد دارم در لنینیسم تجدید نظر بعمل آورم نمی‌پذیرم. این اتهامی که بمن منتسب شده، مبنی بر اینکه من بسوی بلشویسم ترفتم بلکه بلشویسم بطرف من آمد - مزخرف است. در کتاب "درسهای اکتبر" من بصراحت اعلام کردم که بلشویسم در مسیر آماده - سازی نقش خود برای انقلاب به مبارزه قاطعانه‌ای نه فقط علیه نارودنیکها و منشویکها بلکه علیه "آشتی طلبان" یعنی گرایشی که بدان تعلق داشتم دست زد. هیچگاه در هیچ زمان در طول ۸ سال گذشته، اینکه هیچ مسئله‌ای را از زوایه دید "تروتسکیسم" - که آنرا مدت‌ها است از لحاظ سیاسی منسوخ شده می‌شناخته و می‌شناسم - مورد بررسی قرار دهم، به مغزم خطور نکرده است."

تروتسکی "نامه به پلنوم کمیته مرکزی

حزب بلشویک" ۱۵ ژانویه ۱۹۲۵

از مطالب فوق بخوبی روشن می‌گردد که اصرار تروتسکی در اولین دوره مباحثات و جدالهای حزبی پس از مرگ لنین (۱۹۲۵ - ۱۹۲۴) کوشش در اثبات خود بمثابة یک لنینیست، نفی مجموعه آنچه که به "تروتسکیسم" مشهور شده بود، و تائید حقانیت مبارزه لنین علیه نظرات گذشته او بویژه در زمینه تاکتیکها و اصول تشکیلات پرولتری در زمینه دید آشتی طلبانه وی و موضع سنتریستی وی می‌باشد. این گفتارهای تروتسکی به صراحت ادعاهای بعدی طرفداران او را در اینکه وی سمبل و نماینده یک جریان سیاسی با حقانیت خاصی نسبت به نظریات بلشویسم و بلشویکها بنام تروتسکیسم می‌باشد، رد می‌کند. همچنین نادرستی این امر که مبارزات جناحهای سوسیال دموکراسی روسیه به ویژه مبارزات تروتسکی و بلشویکها، سرانجام به حقانیت نظریات تروتسکی و روی آوردن لنین و حزب بلشویک به سوی نظرات تروتسکی انجامید - امری که امروزه بنا بر ندرستی محور تبلیغات تروتسکیستهای جهان شده - بخوبی اثبات می‌شود. در رابطه با نظریات مشهور به "انقلاب مداوم" خود تروتسکی مسئله را اینطور بیان می‌کند:

"در دیباچه [دیباچه کتاب ۱۹۱۷ "درسهای اکتبر"] در پاسخ این سؤال که آیا "دیگتاتوری دموکراتیک پرولتاریا و دهقانان" در شرائط انقلاب ۱۹۱۷ موجودیت یافت، پاسخ خود را کاملا بر اساس نظریه لنین اینطور طرح نمودم که این امر فقط در شکل شوراهای کارگران و سربازان که فقط نیمی از قدرت را در دست داشته و قصد کسب کامل قدرت را نداشتند بوجود آمد. در ارتباط با کوشش مصرانه‌ای که امروز (از طرف عده‌ای) برای به میان کشیدن "تروتسکیسمی" که مدتها قبل تاریخ آنرا بدور انداخت می‌شود، می‌توان چنین گفت:

در دیباچه [درسهای اکتبر] "تروتسکی همبستگی خود را با موضع لنین پیرامون مسئله گذار را انقلاب دموکراتیک به سوسیالیستی اعلام می‌دارد. در این ارتباط مع الوصف تروتسکی هیچ چیزی در مورد نفی فرمول کهنه انقلاب مداوم نمی‌گوید. از این مطلب می‌توان اینطور نتیجه گرفت که بر اساس تجربه انقلاب

۱۹۱۷ تروتسکی فرمول کهنه خود را به مفهوم لنینیسی تفسیر می نماید.

"آن چیزی که در فرمول به اصطلاح انقلاب مداوم مساله اصلی من را تشکیل می داد، این بود که انقلاب روسیه که با انقلاب بورژوازی آغاز می گردد بطور اجتناب ناپذیر بوسیله دیکتاتوری سوسیالیستی به سرانجام خواهد رسید. آنچنانکه فوقاً ذکر نمودم، گرایشهای سنتریستی در ارتباط با مسئله تاکتیک، مرا از بلشویسم جدا ساخته و در مقابل آن قرار داد. لیکن هنوز اعتقادات سیاسی اساسی من - اینکه انقلاب روسیه قدرت را به پرولتاریا خواهد داد - مرا در مقابل منشویسم قرار داده و در تمام مراحل مرا بسوی بلشویسم متمایل می نمود. لیکن همه این موارد در ارتباط با مسئله مورد بحث ما کناری هستند. من در هر حال، این نظر منتسب شده به خود را مبنی بر اینکه لنین و یا حزب بلشویک پس از درک نادرستی نظر خود، بطرف فرمول "من" پیرامون مسئله انقلاب آمدند، یک امر کاملاً مضحک تلقی می کنم... در هیچ یک از اظهاریه های من، که اکثریت آنها اکنون بیرون کشیده شده اند، هیچ جا از "جهش روی" مرحله دموکراتیک انقلاب صحبت نمی شود. همه آنها خواست مجلس موسسان و انقلاب ارضی را مطرح می سازند."

"درباره اختلافات ما"

"من این امر که فرمول "انقلاب مداوم" - که تماماً به گذشته مربوط می شود - موجب شد که دید سرسری ما بانهایرا نسبت به دهقانان در شرایط انقلاب شوروی اتخاذ نمایم کاملاً رد می نمایم. اگر در هر زمانی پس از اکتبر بدلائیل خصوصی، من به فرمول "انقلاب مداوم" باز گشتم، فقط اشاره به تاریخ حزب یعنی به گذشته بود و هیچ برخوردی به مسئله وظایف سیاسی امروز نداشت... همچنین من اظهاریه ها و اشاراتی که به نظریه "بدبینانه" من نسبت به پیشرفت امر ساختمان سوسیالیسم در شرائط تعویق انقلاب در غرب می گردد را رد می کنم..."

(نامه به پلنوم کمیته مرکزی حزب بلشویک ۱۵ ژانویه ۱۹۲۵)

در اینجا چند مسئله قابل طرح است. اول اینکه تروتسکی مسئله کلیدی فرمول "انقلاب مداوم" خود را مبنی بر رد "دیکتاتوری کارگران و دهقانان" لنین پس گرفته و اینبار این "فرمول کهنه" را با "مفهوم لنینی" تفسیر می نماید. وی معتقد است که "دیکتاتوری کارگران و دهقانان" آنطور که لنین نیز قبلا اعلام داشته بود بصورت "شوراهای کارگران و سربازان" و در شرایط قدرت دوگانه پس از فوریه ۱۹۱۷ بوجود آمد. همین مسئله مجددا در ارتباط با انقلاب چین در سالهای ۱۹۲۷-۱۹۲۶ توسط تروتسکی و اپوزیسیون او عنوان می شود. در قطعنامه‌ای که از طرف "اپوزیسیون چپ" حزب در رابطه با انقلاب چین به هشتمین پلنوم وسیع هیئت اجرائیه کمینترن (مه ۱۹۲۷) ارائه شد، صریحا به شوراهای کارگران و دهقانان بمثابه تبلور دیکتاتوری دموکراتیک در چین اشاره شده و از جناح غالب کمینترن درخواست می شود که این نظر در چین به مرحله اجرا گذارده شود. قطعنامه مزبور درباره انقلاب چین می نویسد: "مسیر کلی [انقلاب] باید در جهت برقراری دیکتاتوری دموکراتیک از طریق شوراهای نمایندگان کارگران و دهقانان باشد." در مرتبه دوم تروتسکی با این اظهار که با موضع لنین پیرامون مسئله گذار از انقلاب دموکراتیک به سوسیالیستی "همبستگی" دارد در واقع به نفی نظریه قبلی خود که بر سر همین مسئله گذار سالها علیه لنین به مبارزه برخاسته بود و هیچ همبستگی‌ای با وی نشان نمی داد اقدام نموده و تمام حرفهای قبلی خود را مبنی بر عدم امکان مرحله مستقل انقلاب دموکراتیک، پس می گیرد. وی حرفهای گذشته خود را مبنی بر لزوم بقدرت رسیدن پرولتاریا در انقلاب بورژوازی تماما تغییر داده و در ادامه نظر جدید خود اظهار می دارد که در تمام بحثها و حرفهای گذشته، او خواست تشکیل "مجلس موسسان" و لزوم "انقلاب ارضی" را عنوان می نموده و بس! البته تروتسکی فراموش کرده بود که وی در سالهای پس از انقلاب بورژوازی - دموکراتیک ۱۹۵۵ روسیه، تز تشکیل مجلس موسسان را بعنوان تز منشویکی شدیداً "مورد حمله قرار می داد و با آن خط فاصل می کشید. او فراموش کرده بود که طی نزدیک به بیست سال به عدم امکان برقراری دیکتاتوری دموکراتیک کارگران و دهقانان در انقلاب

بورژوازی روسیه تکیه نموده و از این لحاظ با بلشویکها شدیداً در تضاد قرار داشت. معلوم نیست که پافشاری و کشمکش او در دفاع از تز "انقلاب مداوم" طی این سالها به چه منظور بوده است.

مسئله سوم که مربوط به خط جهانی "انقلاب مداوم" می باشد مسئله عدم امکان پیشرفت ساختمان سوسیالیسم در شوروی در صورت بتعویق افتادن انقلاب در اروپا است که در اینجا بکلی از طرف تروتسکی پس گرفته می شود. وی در این اظهارهای خود اعلام می کند که هیچ گونه نظریه "بدبینانه‌ای" نسبت به "پیشرفت ساختمان سوسیالیسم" در شوروی در صورت "تعویق انقلاب در غرب" ندارد. البته او روشن نمی کند که این همه جدال با تز "سوسیالیسم در یک کشور" و پافشاری بر شکست انقلاب اکتبر در صورت عدم پیروزی انقلاب اروپا که سالها محور بحثهای او را تشکیل می داد بر چه اساسی بود. در دور دوم مبارزات دورن حزبی (۱۹۲۷-۱۹۲۶) پس از بهم خوردن بلوک استالین با زینوویف و کامنوف و پیوستن زینوویف - کامنوف به اپوزیسیون تروتسکی، "اپوزیسیون چپ" تشکیل شد. طی این سالها مبارزه جناح بوخارین - استالین با "اپوزیسیون چپ" تشدید شده و در سال ۱۹۲۷ به اوج خود رسید. در این سال "اپوزیسیون چپ" پلاتفرمی را در توضیح برنامه و نظریات خود به حزب ارائه داد. در این پلاتفرم چنین می خوانیم:

"در حال حاضر سه گرایش اصلی در کمیته مرکزی و بطور کلی در ارگانهای رهبری حزب و دولت موجودند. گرایش اولی انحراف واضح و آشکار بطرف راست است... گرایش دوم "سنتریسم" جناح حاکم است. رهبران این گرایش رفقا استالین، مولوتف، اوگلانف، گانگانوویچ، میگویان، کیروف هستند... بوخارین در نوسان بین دو طرف، سیاستهای این گروه را "تعمیم" می دهد... گرایش سوم به اصطلاح اپوزیسیون است. این "گرایش" جناح لنینیستی حزب است... در این کشور دو موضع اساسی و متقابلاً متضاد وجود دارند. یکی موضع پرولتاریا است که در حال ساختمان سوسیالیسم است، دیگری موضع بورژوازی است که آرزومند تغییر مسیر تکاملی

جامعه در جاده سرمایه‌داری است... عامل تعیین‌کننده برای تعیین‌ارزیابی جهت حرکت کشور ما در مسیر تجدید ساختمان سوسیالیستی، باید رشد نیروهای مولده‌مان و تفوق عناصر سوسیالیستی اقتصاد بر عناصر سرمایه‌داری به‌مراه بهبود همه شرایط هستی طبقه کارگر باشد... در مبارزه طولانی ما بین دو سیستم اجتماعی آشتی‌ناپذیر و متخاصم سرمایه‌داری و سوسیالیسم، نتیجه [این مبارزه] در تحلیل نهائی بوسیله گارآئی نسبی گار تحت هر کدام از این سیستم‌ها تعیین می‌گردد. و این مسئله در شرایط وجود بازار از طریق رابطه بین قیمت‌های داخلی و قیمت‌های جهانی ارزیابی خواهد شد... انحصار تجارت خارجی یک حربه ضروری و حیاتی برای ساختمان سوسیالیسم، در زمانیکه کشورهای سرمایه‌داری از تکنیک پیشرفته‌ای برخوردار دارند، می‌باشد. اما اقتصاد سوسیالیستی که اکنون در حال ساخته شدن است، فقط در صورتیکه بطور مداوم به اقتصاد جهانی در زمینه‌های تکنیک، هزینه تولید و کیفیت و قیمت تولیداتش نزدیک شود، می‌تواند از طریق این انحصار [تجارتی] محافظت گردد.

در اینجا نکته قابل‌ذکر، دید تروتسکی و "ابوزیسیون چپ" او در ارتباط با ساختمان سوسیالیسم در شوروی است. آنچه که بطور غیرقابل تردید در این مسئله وجود دارد در دو نکته مهم خلاصه می‌شود:

اول اینکه علیرغم بحث‌های بعدی تروتسکی (پس از سالهای ۱۹۲۸)، مبنی بر عدم امکان تحول سوسیالیسم بخاطر شکست انقلاب در غرب، وی به‌مراه جناح مؤتلف، برنامه ادامه ساختمان سوسیالیسم را در مقابل جناح "وسط" بوخارین - استالین ارائه داده و خواستار بالا بردن هر چه سریعتر سطح رشد نیروهای مولده در شوروی می‌باشد. در اینجا مسئله اصلی شرایط جهانی و فشار بازار جهانی نیست بلکه وی با طرح مسئله انحصار تجارت خارجی بصراحت اعلام می‌دارد که "تعیین‌کننده" مسیر حرکت جامعه بسوی سوسیالیسم، رشد نیروهای مولده و تفوق

عنصر سوسیالیستی اقتصاد بر عنصر سرمایه‌داری است. بحثی که درست در سالهای بعد توسط استالین علیه مخالفین امکان ساختمان سوسیالیسم ارائه می‌شد. دوم و مسئله مهمتر از لحاظ تئوریک، تشابه کامل بینش اکونومیستی استالین و تروتسکی در زمینه ساختمان سوسیالیسم است. هم استالین و هم تروتسکی مسئله اصلی سوسیالیسم را در جامعه پس از انقلاب، رشد نیروهای مولده و بالا بردن سطح تکنیک بعنوان معیار دوام سوسیالیسم می‌شمردند. نه استالین و نه تروتسکی به این سئوالها که آیا زحمتکشان واقعا "در قدرت هستند، آیا نسبت به شرائط زندگی خود کنترل کامل دارند، آیا اداره و کنترل اوضاع اقتصادی، سیاسی... جامعه در دست آنها است و... سئوالهای بی‌شمار دیگر در این زمینه اساسا" توجهی نداشتند. مسئله آنها امکان رقابت اقتصادی بین سیستم سوسیالیستی در روند ساختمان و سیستم سرمایه‌داری جهانی است که تعیین‌کننده دوام و بقا سوسیالیسم می‌باشد، و البته معیار امکان رقابت، رشد نیروهای مولده و بالا رفتن کارآئی کار است.

در این بحث، نظر تروتسکی و همینطور مخالف او استالین هیچگاه این مسئله که مسیر سوسیالیسم مسیر ادامه مبارزه طبقاتی برای برقراری روابط تولیدی نو (روابط سوسیالیستی) و دگرگونی روابط اجتماعی جامعه است نبود. مسئله آنها این بود که شکل حقوقی مالکیت چگونه است و تکنیک جامعه در چه سطحی قرار دارد. اگر مالکیت وسائل تولیدی بطور قانونی در دست دولت باشد (هر چند این دولت جدا از طبقه و بی‌ارتباط با منافع آن باشد)، اگر نیروهای مولده به رشد سریع نائل شوند، اگر سطح تکنیک ارتقاء یابد پرولتاریا در قدرت بوده و جامعه در مسیر ساختمان سوسیالیستی خواهد بود و الی در مسیر سرمایه‌داری!

"تا زمانیکه اشکال مالکیت که بوسیله انقلاب اکتبر بوجود آمده‌اند از بین

نرفته‌اند - پرولتاریا طبقه حاکم خواهد بود"

("تروتسکی" ماهیت طبقاتی دولت شوروی" اکتبر ۱۹۳۳)

اگر شکل مالکیت وسائل تولید تعیین‌کننده ماهیت طبقاتی دولت است، و اگر

شکل مالکیت دولتی بر وسائل تولید تعیین کننده در قدرت بودن پرولتاریا است، پس باید اذعان کنیم که امروز نه فقط در شوروی بلکه در یوگوسلاوی و رومانی، در الجزیره و هندوستان، در غنا و لیبی، در افغانستان و اتیوپی و... پرولتاریا در قدرت است و از این رو همه این جوامع در گذار سوسیالیستی قرار دارند. پس به این ترتیب از این پس نه به حزب پرولتری نیاز خواهد بود و نه به انقلاب سوسیالیستی، چون تغییر شکل حقوقی مالکیت خود آفریننده نظام سوسیالیستی است! این تر که امروز تز تبلیغاتی روزیونیستها است خط بطلان بر تمام تعالیم کمونیسم علمی کشیده، انقلاب سوسیالیستی را با انواع کودتاها، و رژیم پرولتری را با انواع رژیم های خرده بورژوازی عامیانه مخلوط و در هم می کند و از اینرو نقش بزرگی در به انحراف کشیدن توده ها از مسیر انقلاب ایفا می نماید.

در خاتمه بهتر است خلاصه و جمع بندی نظر تروتسکی و "اپوزیسیون چپ" او را در مورد مسئله تروتسکیسم از زبان خودشان نقل کنیم:

"اتهام معروف سالهای اخیر، اتهام اینکه ما معتقد به "تروتسکیسم" هستیم می باشد. ما به کل انترناسیونال کمونیستی اعلام کردیم که: "این امر که ما از تروتسکیسم دفاع می کنیم واقعیت ندارد. تروتسکی به انترناسیونال اظهار داشت که در همه مسائل اصولی که پیرامون آنها او با لنین اختلاف داشت، حق با لنین بود - بویژه در مورد مسئله انقلاب مداوم و دهقانان: گروه استالین از چاپ این اظهاریه که به کل انترناسیونال ارائه شد، امتناع می نماید. اینها [گروه استالین] هنوز هم ما را به "تروتسکیسم" متهم می سازند.... گروه استالین و بوخارین با فاصله گرفتن هرچه بیشتر از اصول لنین، با گوشش در فریب حزب در این تلاشند که این مبارزه را مبارزه بین لنینیسم و تروتسکیسم جلوه دهند. در حالیکه این مبارزه بین لنینیسم و اپورتونیسم استالین می باشد."

پلاتفرم "اپوزیسیون چپ" (۱۹۲۷)

بنظر می رسد که مسئله احتیاج به توضیح بیشتری نداشته باشد و باندازه

کافی گویا است: نفی تروتسکیسم، نفی تز "انقلاب مداوم"، قبول نظر لنین در مورد دهقانان، قبول تز تشکیلاتی لنین... و بالاخره قبول لنینیسم. آری این چنین بود برخورد تروتسکی به مسئله پیچیده‌ای بنام تروتسکی.

www.iran-archive.com

تمکین بقدرت بخاطر "مصالح عالیہ حزب"

ریشه تروتسکیسم و استالینسم یکی است. هر دو جریان در شرایط ضعف، به قدرت نیروهای مقابل تمکین می نمایند. تروتسکی چه در زمان دبیرکلی استالین در سال ۱۹۲۲ و چه در دوره‌ای که لنین درست در لحظات قبل از مرگش آنقدر در مخاطرات ناشی از قدرت‌گیری استالین و لزوم برکناری او پافشاری می‌کرد (مسئله ملیتها، مسئله بازرسی کارگری و دهقانی، آخرین نوشته‌های لنین در مورد مسخ شدن دولت و رشد بوروکراسی در حزب، وصیت‌نامه لنین) هیچ مبارزه جدی و قاطعی را علیه بوروکراسی استالینیستی سازمان نداد. برعکس روش او تا زمانیکه دیگر جناح استالین حاکمیت خود را تثبیت نموده و تصمیم به اخراج او از حزب گرفت (۱۹۲۸)، همواره روش مصالحه جوئی با استالین و تمکین به قدرت او بود. فتیسیسم حزبی بخاطر "مصالح عالیہ" آن طی سالهای (۲۲ - ۲۸) از منش‌های معروف تروتسکی است. خود وی در بحبوحه منازعات درون حزبی اظهار می‌دارد:

"در تحلیل نهائی حزب همیشه درست می‌گوید چون حزب تنها وسیله تاریخی است که طبقه کارگر برای حل وظائف اساسی‌اش در دست دارد. . . . هیچ کس نمی‌تواند که در مقابل نقطه نظر حزب صحیح بگوید. فقط این امکان وجود دارد که به‌مراه حزب و از طریق آن در موضع صحیح قرار داشت، زیرا که تاریخ، هیچ راه دیگری را برای تعیین موضع صحیح بوجود نیاورده. انگلیسی‌ها مثلی دارند: کشور من چه درست و چه غلط. ما هم با توجیه تاریخی به مراتب بیشتری می‌توانیم بگوئیم که: این حزب من است"

خواه در ارتباط با هر مسئله معین و در هر زمان مشخص درست بگوید خواه غلط" (سخنرانی در سیزدهمین کنگره حزب - مه ۱۹۲۴).

این امر که حزب همیشه درست می‌گوید و بدتر از آن این امر که حتی اگر حزب نادرست گفت باید به آن تمکین کرد چون "حزب من است"، همان بینش خطرناکی است که بعدها استالین برای سرکوب نیروهای اپوزیسیون و حتی خود تروتسکی از آن استمداد طلبید. بسختی می‌توان روشنتر از این کلمات اعتقاد به فتیشیسم حزبی را بیان نمود. مهم این نیست که اظهار شود تروتسکی پس از اخراج از حزب و تبعید از شوروی، زمانیکه کاملاً از مدار قدرت خارج شده بود، چگونه به مخالفت با حزب و رهبری آن برخاست. مهم این است که دانسته شود زمانی که خود وی عضو حزب و حتی در کادر رهبری آن قرار داشت چگونه با تکیه بر سیاست تمکین قدرت، فتیشیسم حزبی و سازش با جناح مسلط را تبلیغ مینمود. او در این سالها خود را تابع و فرمانبردار مطلق همان رهبری‌ایکه بعدها آنرا خائن به انقلاب و سوسیالیسم نامید، ساخته بود، چون در اندیشه او تمکین به قدرت و سازش با قدرتمندان در شرایط ضعف یک اصل مسلم بود. اصل فرمانبرداری مطلق در دوران ضعف را بهتر است از زبان خود وی بشنویم:

"در ارتباط با این اظهار... مبنی بر اینکه من مترصد رسیدن به یک موقعیت ویژه‌ای در حزب هستم، که من تابع انضباط نیستم، که من از انجام کارهای محوله توسط کمیته مرکزی امتناع می‌نمایم و غیره، من صراحتاً... اعلام می‌کنم که حاضر به انجام هر کاری که از کمیته مرکزی محول شود، در هر مقام و البته تحت هر شکل کنترل از طرف حزب، هستم." (تاکیدها از تروتسکی است) نامه به پلنوم کمیته مرکزی حزب بلشویک ژانویه ۱۹۳۵.

به جرات می‌توان گفت که تروتسکیسم همان استالینیسم منهای قدرت است.

کلام آخر:

ما در این نوشته بحث مختصری را در نقد نظریات و اندیشه تروتسکی ارائه نمودیم. یک نکته لازم به توضیح است و آن اینکه ما بین تروتسکی و "تروتسکیستهای" امروز فرق زیادی قائلیم، کما اینکه بین لنین و بسیاری از "لنینیستهای" امروز که هم اکنون با عنوان "استالینست" مشخص می‌شوند، دره عمیقی از اختلاف وجود دارد. از نکات جالب تاریخ اینکه علیرغم جدالها و کشمکش‌های داخلی بین جریان‌های تروتسکیست و استالینست، امروزه در جهان تشابه ایدئولوژیک و بینشی زیادی بین آنها موجود است. دید هر دو جریان از سوسیالیسم یک دید اکنونی-میستی و غیر علمی است. هر دو جریان موتور محرکه تاریخ را رشد نیروهای مولده و نه مبارزه طبقاتی می‌دانند. هیچکدام درک درستی از نقش حزب در جامعه و رابطه آن با طبقه ارائه نمی‌دهند. برخورد هر دو جریان به چگونگی تحول اقتصادی - اجتماعی جامعه یک برخورد نظامی و یا شبه نظامی است. هیچیک به لزوم مبارزه ایدئولوژیک و تربیت سیاسی توده‌ها، به ساختن انسان سوسیالیست ارزش نمی‌نهند. برخورد هر دو جریان به مسائل جهانی برخوردی تاکتیکی و غیر واقع‌بینانه است و برخورد آنها به اختلافات موجود درون جنبش کارگری و کمونیستی برخوردی فرقه‌گرایانه و عاری از اصول است. تروتسکی هر چند بعنوان یکی از کادرهای رهبری انقلاب روسیه نقش مهمی در دوره‌هایی خاص از تاریخ جنبش کارگری و سوسیالیستی شوروی بعهدده داشت لیکن اندیشه‌های او به سختی ملهم از درک درست کمونیستی بود. انحرافات نظری او در دو قطب ایده‌آلیزم و ولنتاریسم ("انحراف به چپ") از یکسو و اکونومیسم و امپریسم (انحراف به راست) از سوی دیگر دائما در نوسان بود، فقط در مقاطع خاصی که شاید بتوان به آن تلاقی ولنتاریسم و امپریسم او نام گذارد وی به موضع‌گیریهای درست مارکسیستی می‌رسید. تروتسکی هیچگاه یک خط فکری روشن و منظم مارکسیستی نداشت و از این رو نیز دائما به موضع‌های "چپ" و راست کشیده شده، گاه در سز درگمی شوریک و گاه در اپورتونیسم غوطه می‌خورد.

دوران آخر زندگی سیاسی تروتسکی بواقع که یک ترازدی بود . او پس از اخراج از شوروی و در وادی بیگانه غرب در حالیکه هنوز هم شناخت درستی از میراث تئوریک لنین نداشت ، کوشش در انجام غیر ممکن نمود . او با این فرض که بحران تاریخی بشریت ناشی از بحران رهبری است به خیال خود تصور نمود که این رهبری را برای نجات بشریت می تواند بوجود آورد . اما برداشت او از شرایط جهانی یک برداشت ذهنی و ایده آلیستی بود و " اصول " او در انتزاع نمیتوانست به این مهم پاسخ گوید . ناکامی تراژیکو - کمیک تشکیلات رهبری کننده انقلاب جهانی او - انترناسیونال چهارم - و نادرستی اکثریت قریب به اتفاق پیش بینی های او در مورد اوضاع جهانی پس از جنگ دوم ، بهترین شاهد تاریخی در اثبات نظر ما است . تروتسکی را باید بعنوان یک پراتیسین در انقلاب مورد مطالعه قرار داد . چنانچه اندیشه و عمل و زندگی سیاسی تروتسکی در کنار کسانی چون بوخارین ، زینوویف و استالین مورد مطالعه قرار گیرد به ارزش و اعتبار واقعی لنین بمثابة تئوریسین بزرگ جنبش کارگری جهان و رهبر انقلاب اکتبر پی خواهیم برد .

www.iran-archive.com

سازمان وحدت کمونستی

بها ۵۰ ریال